

# گنجینه مثل‌های بختیاری

تالیف: فریبرز فروتن

با مقدمهٔ دکتر مظفر بختیار

مثل: هر که گهی نداره وانشینه به سائی برد گپ



تقدیم به بهترین مشوقم، برادرم فرهاد فروتن

# گنجینهٔ مثل‌های بختیاری

تألیف:

فریبرز فروتن

۱۳۷۵

[www.bakhtiaries.com](http://www.bakhtiaries.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

---

شناسنامه

نام کتاب: گنجینه مثل‌های بختیاری

تألیف: فریبرز فروتن

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات خوزستان

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: قم - الهادی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: چاپ اول، بهار ۱۳۷۵

ناشر: انتشارات خوزستان

اهواز: میدان شهدا - ۲۴ متری - ساختمان ۱۰۰۱ - طبقه پنجم - تلفن ۲۲۱۶۹۳

۵	مقدمه
۱۱	سخن مؤلف
۱۳	حرف آ
۱۷	حرف الف
۳۰	حرف ب
۴۳	حرف پ
۴۷	حرف ت
۵۴	حرف ج
۵۶	حرف چ
۵۹	حرف ح
۶۱	حرف خ
۶۴	حرف د
۷۲	حرف ر
۷۶	حرف ز
۸۲	حرف س
۸۸	حرف ش
۹۱	حرف ع
۹۲	حرف ق
۹۳	حرف ک
۱۰۰	حرف گ
۱۰۵	حرف ل
۱۰۷	حرف م
۱۱۶	حرف ن
۱۲۲	حرف و
۱۲۴	حرف ه
۱۳۶	حرف ی
۱۴۱	واژه‌های کلیدی مثل‌ها
۱۴۷	راهنمای علائم آوانگاری
۱۴۹	کتابنامه

## مقدمه

نوشته: دکتر مظفر بختیار

استاد دانشگاه تهران

و استاد ممتاز تاریخ و فرهنگ ایران و چین در دانشگاه پکن

### به نام خدا

هنگامی که این کتاب از چاپ برآمده بود گردآورنده ارجمند آن آقای فریبرز فروتن آنرا در نخستین دیدار بنظر من رسانید. آقای فروتن کتاب را بدین منظور مدتی نگاه داشته بود. این مایه حسن ظن بر من واجب ساخت تا در برابر مهر و لطف ایشان و نیز ادای دین - هرچند اندک و ناقابل - نسبت به فرهنگ اهل و تبار خویش به نوشتن این مختصر درباره داستانزدها و مثل های بختیاری پردازم.

در برداشت گسترده تر امروزین از مفهوم و ادبیات داستانزدها و مثل ها به عنوان نمونه هایی مشخص و ارزشمند از انواع ادبی در ادبیات ملت ها مطرح می گردد، زیرا سخنگزاری در قالب و پردازش مثل با مختصات ادبی خود

مرحله‌ای پیشرفته در خلاقیت ذهنی و آفرینش ادبی است.<sup>(۱)</sup> بسیاری از این گونه داستا‌ت‌زدها خارج از حیطه تصور و تلقی عام و رایجی که از شعر بر مبنای قانونمندی‌های شکل‌گرایانه (formalistic) و قواعد م‌درسی وزن و قافیه بر معیارهای ذهن عامه حاکم است، خود شعر - و شعر ناب - در شمار است. ساختمانیه همین مثل‌های بختیاری حاکی از رشد و شکوفائی ذهن ادبی و فرهنگ تجربی پدید آورندگان آنهاست. روح و عنصر اصلی شعر و تعبیر و بیان شاعرانه توأم با حس آمیزی (synaesthesia) و خیال‌انگیزی و انسان‌انگاری (personification) که لازمه مثل‌پردازی است از آنها می‌تراود. عواطف انسان با هنجار هستی و محیط و طبیعت تشخص یافته پیوند می‌یابد و با پیام و زبانی ساده و درگیرنده و در قسالی موزون و آهنگین تجربه‌ها، اندرزها و پندها و چاره‌اندیشی‌ها و تدبیرگری‌های قوم گوشاگوش و نسل اندر نسل برای عبرت‌اندو‌زی آیندگان منتقل می‌گردد.

نکته توجه‌برانگیز اینست که علاوه بر عناصر احتوائی و معنائی شعری و ادبی که در این داستا‌ت‌زدهاست بیشترین آنها دارای وزن‌های هجائی و قافیه‌گونه‌ها و ترصیع‌ها و سجعواره‌هایی با قرینه‌های موسیقائی و آهنگین است که در کهن‌ترین نمونه‌های بازمانده از مثل‌ها و جگم و اندرزهای زبان پهلوی و فارسی که با عبارات اصلی در متن‌های قدیم آمده است دیده می‌شود، مانند اندرز حضرت جعفر صادق علیه‌السلام در خطاب به ایرانیانی که به زیارت حضرت مشرف گشته بودند و کلام عربی حضرت را در نیافتند، امام (ع) به زبان فارسی به آنان فرمود: «از باد آید به دم شوده»<sup>(۲)</sup> این عبارت و روایت در کتاب ارشاد القلوب دیلمی از

۱ - در این مورد در کتاب «مازخست معاهیم ادبات» نوشته استاد ایتالیائی پروفسور کارلو الفوسونائینو، ترجمه دکتر مظفر مختار (اشارات ایران‌شناسی، ۱۳۴۶) در متن و یادداشت‌های تکمیلی مترجم به تفصیل بحث شده است.

۲ - طبق روایات مانند حضرت امام جعفر صادق (ع) به مناسبت ارتباط با ایرانیان با زبان فارسی آشنائی داشته‌اند. رک: بحار الانوار ۹۱/۵۹.

معتبرترین کتب مستند شیعه آمده است. یا سخن انوشیروان شاهنشاه ساسانی که در کتاب المحاسن و الاضداد منسوب به نویسنده بزرگ عرب ابو عثمان جاحظ، همچنین کتاب المحاسن و المساوی ابوالحسن بیهقی نقل شده: «هر که زود چَرَد و هر که خُسبَد خواب ببندد» و نمونه‌های فراوان دیگر. این وزن‌های هجائی که در داستان‌زدهای بختیاری ظنین دارد و به اسلوب سخن‌پردازی در زبان‌های باستانی ایرانی است در کهن‌ترین نمونه‌های شعر و نثر دری و ترجمه‌های قدیم قرآن مجید به زبان فارسی دیده می‌شود که سپس در سیر تحوّل در حوزه و عرصه ادب رسمی فارسی به وزن‌های عروضی گرائیده و تبدل یافته است. البته درک درست وزن‌های هجائی و آهنگینه‌ها در زبان بختیاری، مانند بسیاری از زبان‌ها، مستلزم گوش آشنائی با تکیه‌ها و آوای ویژه زبان و شنودن از زبان گویشوران اصلی است که این دقایق در نوشتار بویژه اگر با روش علمی و القبای دقیق آوانویسی نباشد در نمی‌گنجد و برای غیراهل زبان احساس نمی‌گردد.

از دیدگاه دیگر نیز مضمون و محتوای این مثل‌ها نشان دهنده تعقل و خردمندی و نیزهوشی بختیاریان و چاره‌گری‌های زیرکانه آنان در تدبیر زندگی است و قرینه‌ای است در تأیید نظر هنری فیلد مردمشناس نامدار که در کتاب مردمشناسی خود که شهرت جهانی دارد با بررسی‌های جامع و علمی که بیش از نیم قرن پیش در محیط ایل درباره بختیاریان انجام داده بختیاری‌ها را از هوشمندترین نژادها و مردمان جهان دانسته است. هوش و خردی که به قول سر اوستن هنری لایارد دانشمند و باستانشناس بلند آوازه که سال‌ها در میان بختیاریان زیسته بود در آن شرایط و امکانات نامساعد و محدود گذشته جز به ندرت در خور شایستگی و کارآئی خود مجال ظهور و بروز در زمینه‌هایی فراتر از محیط بسته ایل نمی‌توانست داشته باشد.

بهر تقدیر، داستان‌زدها و مثل‌ها بخشی از میراث اندیشه و فرهنگ و ادبیات بختیاری در طی تاریخ است. البته بر اثر نوعی برداشت غلط و ناآگاهانه که بطور

کلی نسبت به بدویت و ساده‌زیستی عشایر در گمان‌هاست غالباً در قیاس و مقایسه تصور می‌رود ادبیات و فرهنگ بختیاری نیز چیزی بیش از یک ادب و فرهنگ ابتدائی عشایری و بومی با ویژگی‌های همسان این نوع فرهنگ‌ها نیست و نبوده است. در حالی که حتی در حوزه ادبیات فارسی برخی از شاعران بلند پایه از بختیاری برخاسته‌اند که نام آنان در متن‌های ادبی قدیم و نخستین تذکره‌های معتبر فارسی از اوایل قرن هفتم بعد هم‌تراز شاعران و سخنوران بزرگ آمده است. ادب دوستی و دانشمند نوازی خاندان‌ها و ایل سالاران و مردم بختیاری مانند اتابکان، خاندان بُنگیر و ایلخانان عصر اخیر، که در جای دیگر به تفصیل بیشتر در این باب سخن داشته‌ام، همیشه در طی تاریخ سرزمین بختیاری را پناهگاه و امیدستان دانشمندان و شاعران و بزرگان ادب و فرهنگ ایران ساخته بود که در روزهای سختی و تنگناهای زندگی به آزادگی و رادمردی و فرهنگ دوستی ایل مردان بختیاری امید می‌بستند و به سرزمین بختیاری پناه می‌آوردند.

از وزیر دانشمند نامبردار شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان در قرن هفتم که از بیم ارغون مغول نزد یوسف شاه فرمانروای بختیاری پناهنده شد تا بسیاری از شخصیت‌های قرن اخیر و معاصر مانند شادروان علامه علی‌اکبر دهخدا که طی حوادث جنگ جهانی اول که بیم جان او می‌رفت ایلخانان بختیاری مقدم او را گرمی داشتند و دهخدا با آرامش خاطر و فراغ‌بال برخی از نخستین مواد لغت‌نامه و امثال و حکم راه به استناد مدارک موجود، با استفاده از کتابخانه مجهز نیاکانم مرحوم لطفعلی خان امیرمفخم و فتحعلی خان سردار معظم ایلخانان بزرگ بختیاری در عمارت تاریخی قلعه دزک، که اکنون جزو آثار فرهنگی درجه یک ملی به ثبت رسیده است، در طی مدت اقامت خود در چهارم‌مجال و بختیاری فراهم آورد. حتی به گفته خود دهخدا فکر تألیف لغت‌نامه و تدوین امثال و حکم - این دو اثر بزرگ و جاودانه ادب فارسی - نخست در محیط بختیاری در ذهن او پدید آمد.

سناپش غرورانگیز و افتخارآمیز حافظ از ادب پروری و شاعرنوازی اتابک پور پُشنگ، ایل سالار و فرمانروای قلمرو تاریخی بختیاری، با توصیف دل‌انگیز از چشم اندازهای طبیعت شکوهمند بختیاری و پهناور دشت سرسبز و خرم



ایده - نماد تاریخی سرزمین بختیاری - که در جلوه‌های خیال شاعرِ سترگِ صحرائِ  
مشک خیز ختن را تداعی نموده بیش از هر سخن و کتاب و دفتر نمایانگر محیط و  
سابقه فرهنگی و فرهنگی و ادب دوستی بختیاریان است:

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او	در همه شهنامه‌ها <sup>(۱)</sup> شد داستان انجمن
تا بید معمور باد این خانه کز خاک درش	هر نفس با بوی رحمن می‌وزد باد یمن <sup>(۲)</sup>
خنک چو گانی چرخ رام شد در زیر زین	شهبورا چون به میدان آمدی گوئی بزن
بعد از این نشکفت اگر با نکبت خلق خوشت	خیزد از صحرائِ ایلیج نافه مشک ختن
ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه دار	تا از آن جام زرافشان جرعه‌ای بغشند به من

\* \* \*

و در انجام، دیدار آثار این جوانان پر شور پژوهشگر مایه خوشوقتی است  
که ایلوندان بختیاری چنین به گرمی داشت و پاسداری از میراث نیاکان و فرهنگ  
سرشار و دیرینه بختیاری، به عنوان بخشی از خانواده بزرگ فرهنگ ایران، همت  
گماشته‌اند و محققانی از بختیاری شیفته‌گانه در زمینه‌های گوناگون تاریخ و فرهنگ  
و هنر خود دل و دمی گرم اندر کار دارند. بیش باد به بخت یاری و یاری خداوند.

دکتر مظفر بختیار

دانشگاه تهران

اردیبهشت ۱۳۷۵

۱ - نکته سنجی حافظ در توجه و اشاره به شاهنامه دوستی بختیاریان بسیار قابل توجه و تأمل است.

۲ - اشاره است به حدیث شریف نبوی درباره اویس قرنی: اَنْی اَسْمُ رَاثِعَةَ الرَّحْمَنِ مِنْ طَرَفِ الْیَمَنِ (من بوی  
خدا را از سوی یمن می‌شنوم). کاربرد این تلمیح نمودار کمال احترام و اعتقاد حافظ نسبت به پور پشنگ اتابک  
بختیاری است.



### به نام خداوند جان و خرد

من این مثل را که بگفتم تو را نکو مثلی است  
مثل بسنده بود هوشیار مردان را  
(ناصر خسرو)

مثل‌ها در پیکرة ارزشمند ادبیات و فرهنگ عامه هر جامعه بر جایگاه رفیع و استواری قرار دارند که بصورت آینه‌ای تمام‌نما بازتابی از دردها، رنج‌ها، خاطره‌ها، شادیه‌ها، شیون‌ها، خصایص و خلقیات نیاکان و گذشتگان ما می‌باشند. مثل‌ها در قالبی کوتاه، موزون، روان و ساده در لباس اشاره، کنایه و استعاره، تجارب گذشتگان را در جان کلام بصورت فانوسی درخشان با پرتوهایی از نور نمایان ساخته که بکارگیری آنها روشنی بخش زندگیمان در حال و آینده خواهند بود.

بقول افسر شعر و ادب بختیاری داراب افسر بختیاری:

تا گلی بر پا شود از پایفتند باغبانش

تا نهالی خرم و شادان شود عمری سرآید

آنچه در توشه داریم حاصل تلاشی است از سر شوق و عشق و سالیانی چند با حضور در جمع بکرنگ و مصفا‌ی پاک سرشتان مخلص بختیاری، پیرمردان و پیرزنان ایل، حماسه‌سازان تاریخ کهن پارسی این مرز و بوم، همانانی که بر سنگ و ارگه‌های سینه‌شان مثل‌ها را نگاشته و پاسداری نموده و با وجود خویش عجین گردانیده‌اند.

در این ره توشه به معرفی مثل های بختیاری با استفاده از نشانه گذاری کامل و آوانویسی لاتین آنها پرداخته ایم و سپس معنی مثل های بختیاری را به فارسی نوشته و کاربرد، اشاره، منظور، کنایه و استعاره از این مثل ها را به همراه مثل فارسی معادلش و همچنین اشعار شعرای فارسی زبان را در تأیید، تضمین، شاهد و زینت قالب و محتوای مثل های بختیاری آورده ایم.

در نوشتار نگارنده پنهان نماند و از گفتار نیفتد که بین حکمت و اصطلاح و مثل مرزی را قائل شده و از آمیختن آنها در هم پرهیز نمودم.

به امید آنکه بتوانیم از این راه پاسدار فرهنگ غنی و اصیل خود در برابر هجوم فرهنگی بیگانگان و دلان سلف خر فرهنگی داخلی که فرهنگ جامعه را به بازار معاملات اقتصادی کشانده اند باشیم.

در پایان از همتیار معظم و ارجمندم جناب دکتر مظفر بختیار استاد دانشگاه تهران و استاد ممتاز تاریخ و فرهنگ ایران و چین در دانشگاه پکن به خاطر پذیرش و نگارش مقدمه کتاب قدر دانی می نمایم.

همچنین از زبان شناس محترم و گرامی جناب آقای دکتر عباس سلمی استاد ادبیات دانشگاه شهید چمران اهواز در زمینه گزینش الفبای لاتین و از برادرم فرهاد فروتن که در مورد گزینش تلفظ های دقیق واژه ها با اینجناب همکاری داشتند و از مساعدت مهندس ملک محمد مکنونی صمیمانه سپاسگزاری می نمایم.

سپاس و ستایش بیکران ویژه آفریدگار مهربان

فریبرز فروتن

اهواز - فروردین ۱۳۷۵

[www.bakhtiaries.com](http://www.bakhtiaries.com)



آدم بدبخت، بدبختی سیسی ای

ādome bad baxt, bad baxti sis eyâ.

آدم بدبخت برایش کم شانسی می‌آید.

به این منظور که افراد بیچاره همواره با مشکلات مواجه‌اند.

معادل مثل فارسی: آدم بدبخت سرجوی آب برود آب می‌خشکد.

بیچاره اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید

آدم زیرک یی جانیخوسه که او یا زیر پاس

ādome zereng ya jâ nixawse ke aw yâ zire pās.

آدم زیرک و عاقل جایی نمی‌خواهد که آب به زیر پایش بیاید.

عاقبت اندیش باشید و همیشه منجیده عمل کنید.

عاقل آن باشد که بسپارد ره اندیشه را نفع‌انداز زیرپای خویش شاخ و ریشه را

آدم خوزی امیره

ādome xu zi emire.

آدم خوب زود می‌میرد.

انسان‌های نیک زودتر به رحمت ایزدی می‌پیوندند.

معادل مثل فارسی: میوه خوب همیشه زود از درخت می‌افتد.

آدم بیوک فرگ اکنه همه مردم جور خس سوین

ādome sevek ferg ekone hame mardom jure xos seveken.

آدم سبک اندیش تصور می کند که همه مردم مثل خودش سبک اندیشند.  
به داوری نابجا کردن در مورد دیگران اشاره دارد.  
معادل مثل فارسی: کافر همه را به کیش خود پندارد.

عاقل چو گهر عزیز دارد همه را      قیمت نهد و قدر گذارد همه را  
خود خوارتر است از همه خلق جهان      آن مرد که خوار شمارد همه را  
آدم قَلْمَبِه هِجِي به توس نید

ādome qolombe haçi be tus nid.

آدم پر سروصدا چیزی بارش نیست.  
افراد پرهیاهوی و پُرمشغله عمیق و مایه دار نیستند بلکه طبل تو خالی اند.  
معادل مثل فارسی: ابر پرصدا باران ندارد.

از آن مترس که های و هوی دارد      از آن بترس که سر به توی دارد  
آدم کم شانس مین صحرا کوسه اِزَنَس

ādome kam šāns mene sahrā kuse ezanes.

در بیابان کوسه آدم کم اقبال را می زند.  
بدآوری افراد کم شانس را می رساند.  
بخت چون زخليفة برگردد      اسبش اندر طوبيله خر گردد (سعدی)

آدم کور بهتر ره هونه خسه دونه

ādome kur behtar rah hune xose dune.

آدم کور بهتر راه خانه خودش را می داند.  
به این منظور که هر کسی به کار خود آگاه تر است.  
معادل مثل فارسی: کور به کار خود بیناست.

آدم گرسنه هین ناحق اکنه

ādume gosne hine nāhag ekone.

آدم گرسنه به ناحق خون می ریزد.

در مورد افرادی که شرایط قضاوت را ندارند بکار می رود.

معادل مثل فارسی: شکم گرسنه ایمان ندارد.

با گر سنگی قوت پرهیز نماید افلاس عنان از کف تقوی بر باید

آدم گند ز سر چشمه او اخره

ādome gand ze sar çāšme aw exore.

انسان گند از سرچشمه آب می خورد.

معادل مثل فارسی: بزگر از سرچشمه آب می خورد.

آربیز به قیلن اگن ت دو سیلا داری

ārbiz be qaylon ego to do silâ dâri.

آردبیز (الکت) به قلیان می گوید تو دو سوراخ داری.

به این منظور که صاحبان عیوب از افراد دیگر عیب جویی می کنند.

معادل مثل فارسی: سیخ به سیخ چین می گوید صورتت سیاه است.

عیب پوشی سهل باشد عیب نادیدن خوش است

چشم من روشن که دایم صاحب این دیده ام

آستاره خو ز تر شمی دیاره

âstareh xu ze sar šomi deyâre.

ستاره خوب از سر شب پیداست.

زکاویت و باهوشی از دوران کودکی در افراد هویدا است.

معادل مثل فارسی: سالی که نکوست از بهارش پیداست.

آیینو که تَق تَق اَکَنه، حَق خَسه اَجره

āseyaw ke tag tag ekone, hage xose egere.

آسیاب که فریاد می کند حق خودش را می گیرد.

در بیان این مسئله که برای احقاق حق باید فعالیت و تلاشی از خود نشان داد. در کف مردانگی شمشیر می باید گرفت. حق خود را از دهان شیر می باید گرفت.

آرد تا پو<sup>۱۱</sup> سر اَشکنه؟

ārde tāpu sar eškane?

آرد تا پو سر می شکند؟

یعنی نا وقتی که ماهیت یک چیزی تغییر کند آن چیز می صرر خواهد بود.

آردَم بَهْدَم اَرَبِزَم زَیْدَم گَله دَار

ārdome behdomo ārbizome zaydom gale dār.

آردم را بیختم (الک کردم) و الک را به درخت آویزان کردم.

به این مفهوم که دوران آموزش و تعلیم را طی نمودم.

معادل مثل فارسی: آزموده را آزمودن خطاست.

آل بَرَات آل پَلَشَنی، مَرْدَم چَال کَوَگ اَبِنِن ت چَال بِنِگِشَتی

āle barāt ālepelešti, mardom çāle kawg ebinen to çāl

bengešti.

آل (جن) نو را ببرد یک جن رشنی، مردم لانه کبک پیدا می کنند. نو لانه گنجشک پیدا می کنی.

هنگامی که که شانی به هر زد روی آورد پدر با مادر این مثل را به او می گویند.



# الف

اییزی وُ ایینی

ebizi vo ebine.

الک می‌کنی و بعدش را هم می‌بینی.  
هر کسی که کاری را انجام دهد نتیجه عملش را هم می‌بیند.  
روزی که بر من و تو وزد باد مهرگان  
آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست

اختیار دَستِ کابختیار

exteyār daste kâ baxteyār.

اجازه دست آقا بختیار است.  
واگذار کردن اجازه و اختیار به دست دیگران را می‌رساند.  
آر آدمی یک دو، آر حیوونی زو به کوه  
ar âdomi yako do, ar hayvuni raw be koh.  
اگر آدمی یک مرتبه یا دو مرتبه، اگر که حیوانی به کوه برو.  
بسنده کردن به یکی دوبار تذکر دادن.

آر اخی نی به او هزگش<sup>(۱)</sup> / دست بیار شولاوت و زگش

ar exoy ni be awe hakaš, dast beyār šawlârete varkaš.

۱- او هزگش: آب حرکتش، رودخانه‌ای است در روستای جاستور که واقع در حومه شهر لالی از نواب

اگر می خواهی از آب حرکتش گذر کنی باید با دست شلوارت را بالا بکشی.

به این مفهوم که برای هر کاری ابتدا باید مقدمات کار را آماده کرد.

آر اخی وُریشت نَهِنْدن / مونتَ مَنگَ کُجه بَوْنَدِن.

ar exoy vo rišet nahanden, muneta mago koje bevanden.

اگر می خواهی به ریشت نخندند مگو مادیات را در چه جایی ببندند.

اگر می خواهی پشیمان نشوید رمز کارتان را به دیگران یاد ندهید.

اگر خواهی که بر ریشت نخندند بفرما تا خرت محکم ببندند

آر بَوُو خَسه نی دید، آدَا شاهی اِکَرْد

ar bavu xose nidid, adā šāhi ekerd.

اگر که پدر خودش را نمی دید ادعای پادشاهی می کرد.

در مورد ادعاهای بیش از حد و بی جای افراد بکار می رود.

آر بَلِیْطُم بَگَرِه میْشَم بَزَاهِه / کَلْکِ دَوْم یَک بَگَرِه بُووم خُدَاهِه

ar balitom begere mišom bezāhe, kalge dum yak begere

bavum xodahe.

اگر درخت بلوطم بار بیاورد و میثم بزاید نان و دوغم بگیرد پدرم خداست.

منظور توکل کردن به خداوند متعال است.

آر به شیر بِشَنِیش به روغن بَرُزَنِیش هَی خُس خُسه

ar be šir bešešnis be ruqen bereznis hay xos xose.

اگر که با شیر اورا مخلوط کنی و باروغن اورا سرخ کنی همیشه خودش خودش می باشد.

منظور این است که افراد بدفطرت تغییر ماهیت نمی دهند.

معادل مثل فارسی: دزد دزد است و گر جامه قاضی دارد.

زنا پاک زاده مدارد امید که زنگی به شستن نگردد سپید (فردوسی)

آر بهیگ نیدم آما بهیگلِ مَرْدَمِ دیدم

ar bahig nidom amā bahigale mardome didom.

اگر عروس نیستم ولیکن عروس‌های مردم را دیده‌ام.

به این مفهوم که اگر خودم در کاری تجربه حاصل نکردم ولیکن از تجارب

دیگران استفاده کردم.

آر ایبنین ایمان / ایما هم ایبنیم ایسان

ar ebinin imāna, imā ham ebinim isāna.

اگر شما ما را ببینید، ما هم شما را می‌بینیم.

به این منظور که ما را مراعات کنید تا ما هم مراعات کنیم.

آر ایبنی لیشِ اِبازمِ شولارِ نَدَارَم

ar ebini Liš ebāzom šawlār nadārom.

اگر که می‌بینی رقص بدی دارم شلوار ندارم.

اشاره به بیانیه‌های بیجای بعضی از افراد دارد.

معادل مثل فارسی: عذر بدتر از گناه

آر تَرِسْتَمِ زَهِی هَی سَوَارُون / بَهونِ نِی زَیدَمِ به مَرْمِزارُون

ar tarsestom ze hay haye sovārun, behun nizaydom be

marqezārun.

به این مفهوم که از هیچ‌کس واهمه‌ای ندارم

یا مکن با فیل بانان دوستی یا بناکن خانه‌ای در خورد قیل (سعدی)

آر تی زه مُنونِ مُنونِی / شیتِ بَکُ بیوهِ نَمونِی

ar ti rah monun monuni, šite beko bive namuni.

اگر که منتظر من و مایی، برو شوهر کن تا بیوه نمایی

به انتظار این و آن مباش و از خودت اراده داشته باش

أرجوم دهرسته / أصلم نپهرسته

ar jovom dehreste, aslom napehreste.

اگر که پیراهنم پاره شده است ولیکن اصالتم را از دست ندادهام.  
به این منظور که اصالت افراد مهمتر از وضع ظاهری آنهاست.  
معادل مثل فارسی: اگر فقیرم ولیکن روحم بی‌نیاز است.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

أرجوم کهنه تره / أصلم کلتتره

ar jovom kohnetare, aslom kalontare.

اگر که پیراهنم کهنه‌تر است ولیکن کلاتر زاده‌ام  
اصالت و شخصیت افراد بالاتر و مهمتر از وضع ظاهری آنهاست.  
معادل مثل فارسی: اگر فقیرم ولیکن روحم بی‌نیاز است

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

أر خدا! وادارس، کپهر<sup>(۱)</sup> هالوم نی وادارس

ar xodā evādāres, kapare hālum nivādāres.

اگر خدا باران را باز دارد ولیکن آلودنک دایمی ام مرتب چکه می‌کند.  
به افرادی که بیش از حد و اندازه موضوعی را دنبال می‌کنند اشاره دارد.

أر خروس نخونه مَر روز نیبو؟

ar xorus naxune mar ruz nibu?

اگر خروس بانگش نیاورد مگر روز نمی‌شود؟  
به این منظور که اصل یک موضوع منوط به فروع و حواشی آن نیست.

۱- کپهر: آلودنک، به معنی مسکن رستگاری گفته می‌شود که از یک دیوار سنگی به ارتفاع یک متر و مقطع آن به شکل مثل‌اسب و یا به شکل بیضی است و روی آن را دو طرف شیب داری از نی فرار گرفته است.

آر خُمِ اِکشی، رَگَمَ چوسِ اِکشی

ar xome ekōši, ragoma çors ekoni.

اگر مرا بکشی پس رگت و ریشه‌ام را چکار می‌کنی.  
در مورد مؤثر واقع شدن عامل وراثت مفهوم دارد.

آر دَارُم باغِ بوستون / طمع دَارُم وُر دوستون

ar dārom bāqo bustun, tama dārom vor dustun.

اگر چه باغ و بستان دارم ولی همچنان به دوستان طمع دارم.  
ثروتمندان با داشتن مال و ثروت هنوز چشم طمع به اموال دیگران دارند.  
معادل مثل فارسی: آنانکه غنی‌ترند محتاج‌ترند.

گدا را کند یکت درم سیم سیر      سلیمان به مُلک عجم نیم سیر

آر دَرِدَت ریش، مَ ریشِ اِتاšom

ar dardet riše, mo riše etašom.

اگر بهانه‌ات فقط ریش باشد من ریش را اصلاح می‌کنم (می‌تراشم).  
اشاره به بهانه‌گیری‌های بیجای بعضی افراد بکار دارد.

آر ریت نی‌وَر، آو بَزَن به ریت

ar rit nivora, aw bezan be rit.

اگر رویت نمی‌شود آب بزَن به صورتت.  
در مورد افراد کم‌رو و خجالتی بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: آدم کم‌رو همیشه کلاهش پس معرکه است.

آنکه بود شرم و حیا رهبرش      خلق ربا‌بند کلاه از سرش (ایرج میرزا)

آر سیر نَخوردی، سیچه سیر سیر اِکشی

ar sir naxardi, siçe sir sir ekoni.

اگر سیر نخوردی پس چرا می‌گویی سیر، سیر

یعنی اگر جرمی را مرتکب نشدید پس دنبال فضاپای آن هم نباشید.

آن دل که پریشان شود از ناله بلبلی بردامش آویز که با وی خبری هست

او شاخ گامین سر هر بید / دنیا زیر زور بید

ar šāx gā mene sare har bid, donyâ ziro zavar bid.

اگر شاخ گاو بر سر خر بود دنیا زیر و رو بود.

درباره کسانی است که اگر قدرت و موقعیت پیدا کنند سر انسان‌ها را با پنبه می‌برند.

معادل مثل فارسی: خدا خر را شناخت شاخش نداد.

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی یک شکم در آدمی نگذاشتی (سعدی)

اَر شونِ گله بَخُ ز بُز نَر شیرِ اِدوِشِه

ar šune gale bexo ze boze nar šir eduše.

اگر چوپان گله دلش بخواهد از بز نر هم شیر می‌دوشد.

با اراده و مصمم باشید تا بر مشکلات فایز شوید.

معادل مثل فارسی: خواستن توانستن است.

طلبت چون درست و راست خود به اول قدم مرا تو راست

(اوحدی مراغه‌ای)

اَر کُری رَو به سِکال / اَر دُهدری بِیو به مال

ar kori raw be šekāl, ar dohdari beyaw be māl.

اگر پسر هستی برو شکار کن و اگر که دختر هستی به خانه بیا.

به این منظور که هر کسی را برای کاری ساخته‌اند.

هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند (مولوی)

اَر نالِ گُوشم طِلاهه / خَیْرُ پیریم رَواهه

ar nāle gušom telāhe, xayro pirim ravāhe.

اگر که به گوشم حلقه طلا آویزان است، باز مستحق دریافت صدقاتم.  
در مورد افرادی که ثروتمندند ولی انتظار حمایت را دارند بکار می‌رود.

آر نَخَرْدُم نونِ گَنْدُم / دیدم بدستِ مردم

ar naxadom nune gandom, didom be daste mardom.

اگر نان گندم نخوردم ولیکن در دست مردم دیدم.

در مورد افرادی که از نجارب دیگران استفاده می‌کنند بکار می‌رود.

آر هزار که لیشم / همباز گوشتِ عیثم

ar hezār ke Lišom, ham bāz gušte mišom.

اگر که هزار بد هستم باز هم گوشت میش هستم

با وجود بعضی از خطاها در افراد اصیل باز هم اصالت آنها وجه تمایزشان می‌باشد.

معادل مثل فارسی: اگر که فقیرم ولیکن روحم بی‌نیاز است.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت      نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

آر همه دُنیا نِ او اَبَرِه / کالِ پیسه نِ خَو اَبَرِه

ar hame donyā ne aw ebare, Kāl pisene xaw ebare.

اگر همه دنیا را آب فراگیرد گوسفند فهودای سفید رنگ را خواب می‌برد.

نهایت بی‌فیدی و تنبلی را می‌رساند.

عاشقان را همه گر آب بَرَد      خو برویان همه را خواب بَرَد (ایرج میرزا)

آر هَوَسه، یِ دَو بَسه

ar havase ya daw base.

اگر هوس است بکت بار کافی است.

آر یِ گابه باره / بازم بوی سواره

ar ya gā be bāre, bāzam bevi sovāre.

اگر که بک گاو را بار بیندند باز هم بی سوار بر آن.

برای احترام و ارج نهادن به مقام زنان اصیل و نجیب بکار می‌رود.

اُسْکِه اَشْنِدِی زینتِ دَاْدِنِ بِشِی / وَا بِيَارِنِ چَقُو بِسیت، تا بُوْری می

osoke ašnedi zinete dâden beši, vâ beyâren çaqu besita  
bevori mi.

وقتی که شنیدی زنت را شوهر دادند باید برایت چاقو بیاورند تا گیسو ببری

به این منظور که ازدواج مجدد همسر منوط به فوت شوهر می‌باشد.

اُسْکِه بیدت نَبیدت حالا که بارون زَیْدُ شوریدت

osoke bidet nabidet, hâlâ ke bârûn zaydo šuridet.

آن موقع که تو را بود کسی نبودی حالا که باران باریده و تو را شسته است.

اشاره به بی‌خاصیتی افراد در گذشته و حال دارد.

اُسْکِه بیدم وُر امبر نینهام بو / سُوِیلا شِه دِرَاژم رَهْدِنِ به جو دو

osoke bidom vor ambar ninehâm bu, sovilâ šahe  
derâzom rahden be jo du.

آن موقع که مرا بود عنبر را بو نمی‌کردم و سیل‌های دراز و سیاهام به داخل

دوغ جو می‌رفتند.

اشاره به قدرت نمایی و بشاشی و سرمستی دوران جوانی دارد.

معادل مثل فارسی: جوانی کجایی یادت بخیر.

اِسْمِ بِلَنْدِ کَلْگَه خَرَاو

esme boland kalgah xarâv.

اسم بلند ولی خانه خراب.

به افراد نامداری که میان تهی هستند اشاره دارد.



معادل مثل فارسی: صدای دهل شنیدن از دور خوش است.

اسمِ سیِ بیار، چونِ بگرِ بدست.

esme say ne beyār, çune beger bedast.

اسم سگ را بیاور و چوب را بدست بگیر.

هنگامی بکار می‌رود که نام کسی را به زبان بیاورند و فرد مورد نظر سر برسد.

اِشکمِ فولادی اِخْ که نونِ جونِ واداره

eškame pulādi exo ke none jo ne vādāre.

شکم فولادی می‌خواهد که نان جو را نگه دارد.

به این منظور که فقط افراد صبور می‌توانند در برابر مشکلات سخت مقاومت کنند.

معادل مثل فارسی: نان گرمگ نه قوت هر شکمی است.

اَفْتَوُ زَیدِ هَمچُو که دُزِ دِلسِ اِخاست.

aftaw zayd hamço ke doz deles exāst.

آفتاب زد همان جایی که دزد دلش می‌خواست.

در باره کسانی که هر طور بخواهند روزگار بر وفق مرادشان حاصل می‌آید.

اِکَنه پدَرُ مادر، اِکَشه فرزندِ بیِ خَوَر

ekone pedaro mādār, ekaše farzande bixavar.

اعمال را پدر و مادر انجام می‌دهند زجرشان را فرزندان بی‌خبر می‌کشند.

به این منظور که نتایج عملکرد والدین در زندگی فرزندان تأثیر دارد.

معادل مثل فارسی: ظلم ظالم بر سر اولاد مظلوم می‌رود.

اَمَدِ اِره مُمَدِ اِیا

amad ere momad eyā.

احمد می‌رود، محمد می‌آید.

کنایه از ایجاد مزاحمت کردن.

ینشینه به تاریکی روشنایی نِ اِپاهه

enešine be tāriki rusnāi ne epahe.

در تاریکی می نشیند ولیکن روشنایی را مراقب است.

به این منظور که انسان فرصت طلب در پی فرصت‌های طلایی است.

اَو اَمَدُ مُمَدِ بَه یِ جَو نِیروَه

awe amado momad be ya ju nireve.

آب احمد و محمد به یک جو نمی‌رود.

هنگامی که دو نفر با هم سازگار و موافق نباشند بکار می‌رود.

اَوْرُشُم باریکِ اِبُو، اَمَا نِی بُرِه

awrošom bārik ebu amā nibore.

ابریشم باریک می‌شود ولیکن بریده نمی‌شود.

به استقامت و ناپ و توان افراد در برابر ناملایمات روزگار اشاره دارد.

اَوْرُشُم که خَارِ اِبُو، پِیوندِ هَرُ گَا اِبُو

awrošm ke xār ebu payvande haro gā ebu.

ابریشم که خوار می‌شود به خر و گاو پیوند می‌شود.

کنایه از سبک شمردن و خوار شمردن هر چیز ارزشمند.

اَوْرُشُم می وایتک بانیخَرِن

awrošomo mi vāyak bā nixoren.

ابریشم و مو در هم نمی‌پیچند.

به عدم آمیختن دو جنس متضاد اشاره دارد.

اَو رُو به دُهوِنِ سَی نَجَسْت نِیْبُو

awe ru be dohune say najest nibu.

آب رودخانه با دهان زدن سنگ نجس نمی‌شود.

افراد بزرگوار و محبوب با الفاظ نابخردان خوار و تحقیر نمی‌شوند.

معادل مثل فارسی: از لف لف سنگ دریا نجس نشود.

مُلکِ اواز طعنه خصمان کجا باید خلل آب دریا ز دهان سنگ کجا گردد پلبد

اَو ز کُجه خُردی جوئِمِ دِرِخْتِ کَدَمِ کُردی دَوَلایِ بَالا بَخْتِ

aw ze koje xordi junom deraxtet, kadome kardi dolâ ay

bâlâ baxtet.

آب از کجا خورده‌ای جانم درخت، کمرم را خم کردی ای بالای بخت.

در وصف شگفت‌انگیز بعضی از مخلوقات بیان می‌شود.

اَو ز کُچیر، سَرفِه ز گَپ

aw ze koçir, sorfe ze gap.

نعارف آب برای فرد کوچک و سفره برای فرد بزرگ.

در مورد تقسیم و تفکیک اجتماعی کارها بکار می‌رود.

اَو که ز سَر گُذشت چه یِ گَز چه صد گَز

aw ke ze sar godašt çe ya gaz çe sad gaz.

آب که از بالای سر گذشت چه یک متر باشد چه صد متر

معادل مثل فارسی: آب که از سر گذشت چه به من چه صد من.

آب کز سر گذشت در جیحون چه بدستی، چه نیزه‌ای چه هزار

اوی کی نِ اَبری؟ تَش کی نِ اِسوزنی؟

awe kine ebari, taši kine esuzni.

آب هستی که را می بری؟ آتش که را می سوزانی؟

در مورد هشدار دادن به دیگران به کار می رود.

اول هیش، دیم میش، بیوم دیندرازون، کاران ایتون واپیش

avai hiš, doyom miš, seyom dinderâzun, kârâne ebaren  
vâ piš.

اول خیش، (گاو آهن) دوم میش، سوم گاوها کارها را به جلو می اندازند.

به این منظور که کشاورزی و دامداری انسان را غنی می کند.

اونون که بیدن ته برهیدن / اونون که نبیدن ری برهیدن

unun ke biden tah gerehden, unun ke nabiden ri  
grehden.

آنهایی که بودند زیر گرفتند و آنهایی که نبودند رو گرفتند.

یعنی اینکه زمانه دارای فراز و نشیب است

معادل مثل فارسی: گهی پشت به زین و گهی زین به پشت

چنین است رسم سرای درشت گهی پشت به زین و گهی زین به پشت (فردوسی)

اوی که اریسه به رودخونه / خودی بخرس به زیگونه

awi ke erise be rudxune, xodi bexores beh ze bigune.

آبی که به رودخانه می ریزد خودی آن را بخورد بهتر از بیگانه است.

نفع حاصل از مواهب به خویشاوندان برسد بهتر است تا به غریب ها.

معادل مثل فارسی: چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

اگر دانی که نان دادن ثواب است تو خود می خور که بغدادت خراب است

آی دَلئی باؤرَمَکْ

ay delay bāvar mako.

ای دل باورت نشود.

کنايه از اینکه حرف همه کس را نباید باور کرد.

آی دَلئی نَبینی خَشی یا به گا رُندِنی یا سرِگانِ کَشی

ay delay nabini xaši yâ be gâ rondeni yâ sare gâne kaši.

ای دل نبینی خوشی با گاو را می رانی یا سرگاو را می کشی.

آدم فقیر تمام عمرش در زحمت است.



باد به بالِ دَرده اِرِوه، پَشخه به دَسْتِ چَرَب اِنَشینه

bād be bāle derde ereve, pašxe be daste çarb eneşine.

باد به آستین پاره می‌رود و پشه به دست چرب می‌نشیند.

به این منظور که چاپلوسان گرد صاحب منصبان و ثروتمندان تجمع می‌کنند.

معادل مثل فارسی: مرغ جایی رود که چینه بود

این دغل دوستان که بینی مگس‌اند گرد شیرینی (سعدی)

بادم به گَوم، گَوم به کَچم

bâdom be gopom, gopom be kaçom.

باد دهانم توی لُپم و لُپم توی چانه‌ام.

به این مفهوم که اول تصمیم‌گیری و آخر تصمیم‌گیری خودم هستم.

بارونئی مَبَار مُم پیدنی<sup>(۱)</sup> یم / امشو ایچینم ضحو زهدنی یم

bârunay mavâr mo pebdeniyom, amşaw içonom sohv

rahdeni yom.

ای باران مَبَار من پیدنی هستم امشب اینجا هستم فردا صبح رفتنی هستم.

به مهلت و پناه خواستن از خداوند اشاره دارد.

۱- پیدنی: نام ضایعه‌ای معروف از طایفه بانادی نام می‌راند که به آن پیدی هم می‌گویند.

بألیم کوتال بؤرری به گرمایزوم

bâlome kutâl bevor ri be garmâ erevom.

آستینم را کوناه بیر رو به گرمای روم  
یعنی خود را با شرایط محیط تطبیق دهید.

بالنده میوه خار نوکس چوکه

bâlende mive xar nokes çawke.

پرندۀ میوه خور منفارش کج است.  
به این منظور که برای انجام هر کاری ابزار خاصی لازم است.

بجور جات، پنه پات

bejur jâte bene pâte.

اول جایت را پیدا کن بعد پایت را بگذار.  
برای انجام دادن هر کاری به وجود مراحل‌ی مانند تحقیق و شناسایی نیاز می‌باشد.

بچه یا وا ز ریش بوس حساو بؤره یا ز تونه‌ها داس

baçe yâ vâ ze riše baves hesâv bevare yâ ze toneha  
das.

بچه یا باید از ریش پدرش حساب بیرد یا از گیسوان مادرش  
در مقام تبعیت فرزند از والدین بکار می‌رود.

بربری نمیری بهار ای / علف سوز به بار ای

barbari namiri bahâr eyâ alafe sawz be bâr eyâ.

ای برۀ عزیز نمیری بهار می‌آید و علف سبز رویش پیدا می‌کند.

اشاره به وعده‌های سرحرمی و تو خالی افراد دارد.

معادل مثل فارسی: بزک نمیر بهار میاد ....

بُرد سَر جا خُس سَنگینه

bard sare jā xos sangine.

سنگ سر جای خودش سنگین است.

ارزش و جایگاه هر فردی را در منطقه خودش بهتر می‌دانند.

بُرد لید<sup>(۱)</sup> گردو لیدنِ اِشکنه

barde lebd gerdu lebde ne eškane.

فقط سنگ لید گردوی لید را می‌شکند.

هر ایزاری جهت کاری ساخته شده است.

بُردیم به آسماری<sup>(۲)</sup>، دست زدینم نی‌ورداری؟

bordime be âsemâri, dast ze dinom nivordâri?

مرا تا آسماری دنبال کردی دیگر دست از دنباله‌ام بر نمی‌داری؟

در مورد افراد لوس و دنبال مسائل گیر که ولی بکن معامله نیستند بکار می‌رود.

بُرزیر سی دِلِ اِشکم کار اِکنه، شونِ گله سی دِلِ پِسوه

barze yar si dele eškam kâr ekone, šune gale si dele

paseveh.

برزرگر بخاطر شکم خود کار می‌کند، ولیکن چوپان گله برای پس‌انداز.

به این مفهوم که بعضی از افراد فقط بفکر نیاز امروز خود هستند و بعضی دیگر

به فکر پشتوانهٔ فردای خویش هستند.

۱- لید: نام مکانی است در منطقه بازفت واقع در سرزمین سردسیر بختیاری.

۲- آسماری: نام کوهی است در منطقه مسجد سلیمان.



برف تا نهنگ بید سی اِلتیس، وادیر که زهد هُرُ تالون اِکُردن زهدِن زِدینس  
barf tā neheng bid say elestes, vādir ke rahd haro tālun  
ekerden rahden ze dines.

برف تا نزدیک بود سگت آن را لیس می‌زد، دور که شد خرو تالان می‌کردند و به  
دنبالش می‌رفتند.

به چیزهایی که در ابتدا وافر بوده و به آن اهمیت داده نمی‌شود ولیکن به مرور  
زمان کمیاب و با ارزش می‌شوند اشاره دارد.

معادل مثل فارسی: هر چیز خوار یک روز بکار آید.

بره دَسْتُ پانِ کُلُفتِ اِکنه وُ میس لاغر

bareh dasto pāne koloft ekone vo miš lāqar.

بره دست و پا را چاق می‌کند و میس لاغر می‌شود.

به این منظور که با گذشت زمان انسان نیز فرتوت می‌شود.

بره نَ که ول کُنی دا خُیس اِجوره

bareh na ke vel koni dā xose ejure.

بره را که رها کنی مادر خود را پیدا می‌کند.

اشاره به رجعت نمودن به اصل خویش است.

معادل مثل فارسی: دست دست را می‌شناسد.

کند همجنس با همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز

بُز به تَنگِ جونِ قِصاوِ به تَنگِ پِه

boz be tange june qasāv be tange peh.

بز جان خود را گذشت نمی‌کند و قصاب هم پیه خود را بخشش نمی‌کند.

دربارۀ افرادی که هیچ گذشت و بخششی ندارند بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: بز را غم جان است و قصاب را غم دنبه

بُز به دل دُزَم به دل

boz be del dozam bedel.

دز به دل دزد هم به دل

برای انجام هر کاری به دل و جرأت نیاز است.

بُزِ شَل پازَنی نیبو

boze šal pāzeni nibu.

بزی که شَل باشد مانند گوزن نمی‌شود.

هر کسی که به اصلش برمی‌گردد.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش (سعدی)

بُز که آجَلِ اِگَرِس نونا شونِ مَله نِ اِخْرَه

boz ke ajal egeres res nuna šune galene exore.

بز که اجلش فرارسد نانهای چوپان گله را می‌خورد.

کنایه از افرادی که پایشان را از گلیم خود بیرون می‌گذارند.

معادل مثل فارسی: خروسی که اجلش برسد بیوقت می‌خواند.

از اندازه برتر مبردست خویش فزون از گلیمت مکن پای خویش

بُز مَر همه مَله نِ مَر اِکْنَه

boze gar hame galene gar ekone.

بز مریض همه گله را مریض می‌کند.

معادل مثل فارسی: یک بز گر گله را گرگین می‌کند

شنیدستی که گاوی در علف زار بیسالا بد همه گاوان ده را! (سعدی)

بُزِنِ بَه پَاخُس دَارِ اَزَنِن، مِشَم بَه پَاخُس

bozene be pā xos dār ezanen, mišam be pā xos.

بز را به پای خودش دار می‌زنند و میش را هم به پای خودش.

یعنی هر کسی مسئول اعمال خودش می‌باشد.

معادل مثل فارسی: کسی را به گور کسی نمی‌گذارند.

بُز هَمِيس دِينِس بِالَاهَه

boz hames dines bālāhe.

بز همیشه دمش بالاست.

زمانی که کسی حجاب را رعایت نکند بکار می‌رود.

بِنِشِ بَه تَارِیکِی رُشْنَائِیِ نِ بِپَا

beneši be tāriki rušnāine bepā.

بنشین در تاریکی و روشنائی را مواظب باش

در مورد کسانی که منتظر فرصت هستند بکار می‌رود.

بَعْدِ بَهَارِ کَلَوِسِ نُو؟

bade behār kalawse nar?

بعد از بهار کرفس نر؟

به این منظور که هر کاری موعدهی دارد.

معادل مثل فارسی: نوشدارو بعد از مرگ سهراب؟

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل این زودتر می‌خواستی حالا چرا؟

بعدِ پاییز کله نمیدی؟

bade pāiz kola nemedi?

بعد از فصل پاییز و کلاه نمیدی؟

در بارهٔ افرادی که بعد از موعد مقرر حاضر می‌شوند.

معادل مثل فارسی: نوشدارو بعد از مرگ سهراب؟

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل این زودتر می‌خواستی حالا چرا؟

بَنگِشْتِ نِ بُرْدِن بَه بَاغِ بَهْشْتِ مُدِ وُلَاتِ وُلَاتِ

bengešte ne borden be bāqe behešt god volat volāt

volāt.

گنجشک را به باغ بهشت بردند گفت وطن وطن وطن.

دلخوشی هر کس به زادگاهش هست.

معادل مثل فارسی: خاک وطن از ملک سلیمان خوشتر

بَنگِشْتِ خُورْزَا دَالِه

bengešt xorzā dāle.

گنجشک خواهرزاده کرکس است.

یعنی همه از یک فماش هستند.

معادل مثل فارسی: سگ زرد برادر شغال است.

بُودَام زِ دَالُومِ اِیَا

bu dām ze dālum eyā.

بوی مادرم از مادر بزرگم می‌آید.

در بارهٔ متقل شدن خصوصیات و ویژگیهای اخلاقی مادر بزرگ بر روی مادر است.

چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جویم از گلاب

بور چال که ایزب، نسیم مال اگرویس

bur çâl ke eborne, nesme mâl egorusen.

گاو پیشانی سفید که نعره می‌کشد نیمی از اهالی فرار می‌کنند.

دربارهٔ افراد ترسو بکار می‌رود.

بَؤوِش خُوه که خُس خُوه

bavus xove ke xos xove.

پدرش خوب است که خودش خوب است.

در مقام تأثیر رفتار پدر بر روی رفتار فرزندان بکار می‌رود.

پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر (فردوسی)

بَؤو لیښم دَو مَدِه تا بَوه خُوبِ دَو مَدَم

bavu lišome daw made tâ bave xovete daw madom.

نام پدر بد من را به میان نیاور تا نام پدر خوب تو را به میان نیاورم.

به بنگشت گدینِ سِوکی یا سنگینی، گد سِوِکِ سنگینی دَستِ خُمه

be bengešt goden seveki yâ sangini, god sevek sangini

daste xome.

به گنجشک گفتند سبک هستی یا سنگین، گفت: سبک و سنگینی

دست خودم می‌باشد.

هر کسی احترام و حرمتش به دست خودش می‌باشد.

معادل مثل فارسی: حرمت هر کس در دست خودش است.

به تُشمال<sup>۱</sup> که ساز یادِ دی، دُهلَنَ اِنَ به کولت

be tošmāl ke sâz yād edi dohole na ene be kulet.

به نوازنده که ساز یاد می‌دهی دهل را بر شانه‌ات می‌گذارد.

زمانی که کسی را آموزش دهند بعد برای استاد خود خودنمایی کند بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: بدھکار را که مهلت دهی طلبکار می‌شود.

به تُشمالِ گُدنِ ساز بزَن گُند تَنگه پامِ اِهاره

be tošmāl goden sâz bezan god tange pâm ehâre.

به نوازنده گفتند ساز بزَن گفت کفِ پامِ می‌خارد.

زمانی که شخصی نخواهد کاری را انجام دهد و بهانه بیاورد بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: به عروس گفتند: برقص گفت: اتاق کج است.

به خرسِ گُدنِ حرفِ بزَن گُندِ پیس

be xers goden harf bezan god pis.

به خرس گفتند حرف بزَن گفت پیس

به این منظور که سخنوری کار هر کسی نیست.

به دیوارِ اَشکَنده تَکی مده

be divâre eškande teki made.

به دیوار شکسته تکیه نده.

تاکید بر این موضوع که همیشه تکیه گاه محکم را انتخاب کنید.

به زور مارِ زِسیلا بَدَر نیا

be zur mâr ze silâ bedar neyâ.

به زور مار از سوراخ بیرون نمی آید.

به این مفهوم که باید به صلاح رفتار کرد نه سلاح.

معادل مثل فارسی: زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می آورد

به شیرین زبانی و لطف و خوشی نوانی که پیللی به مویی کشی (سعدی)

به شهر کورون که اِرسی و اَیّاتِ نی وُریک

be šahre kurun ke erasi vâ teyâte ni voryak.

به شهر کوران که می رسی باید چشم‌هایت را ببندی.

یعنی باید خود را با جماعت هم‌رنگ نمود.

معادل مثل فارسی: خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو.

به کور گودن چه اِخْهی، گُدی: یِ جُفتِ تی زَل

be kur goden çe exohi, god ya joft ti zel.

به کور گفتند چه می خواهی، گفت: یک جفت چشم بینا.

معادل مثل فارسی: کل از خدا چه خواهد؟ دو زلف رعنا

بگفتا اذن خواهی چیست از من چه بهتر کور را از چشم روشن

به کور که رَحْم کردی قِیا تِرازی نِ اِیره

be kur ke rahm kerdî qayâ terâzi ne egere.

به کور که رحم کنی شاهین ترازو را می‌گیرد.

رحم کردن در حق ستمکاران، ظلم کردن به حق ستمدیدگان است.

معادل مثل فارسی: عفو کردن ظالمان جور است بر مظلومان

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود برگوسفندان (سعدی)

به کور گودن هاجت کچیره گُدیام دِرُو تا نِهَادِش

be kawg goden hâget koçire god teyâm deravo

tâ nehâdomes.

به کبک گفتند تخم تو کوچک است گفت چشم‌هایم در آمد تا آنرا گذاشتم.

بی ارزش تلقی کردن زحمات دیگران را می‌رساند.

به میش اگت بجه به گرگ اگت بگرس

be miš ego beje be gorg ego begeres.

به میش می‌گوید فرار کن و به گرگ می‌گوید بگیرش.

درباره افراد منافق و دورو بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: شریک دزد و رفیق قافله

به مایلسی که هواخا نداری منشی

be Maylesi ke havâxâ nadâri Maneši.

در مجلسی که دوستدار نداری ننشین.

به ناز اره به نیز ایا / بهار اره پاییز ایا

be nâz ere be niz eyâ, behâr ere pâiz eyâ.

خوشحال می‌رود ناراحت برمی‌گردد، در فصل بهار می‌رود به فصل پاییز

برمی‌گردد.

درباره افرادی که با خوشحالی و سرحالی به جایی هجرت می‌کنند

ولیکن ناراحت و کسل برمی‌گردند بکار می‌رود.

به هر خوم به هور خوم ایل کشم سی مور خوم

be hre xom be hure xom gel ekašom si gure xom.

به خر خودم به خورجین خودم خاک می‌کشم برای گور خودم.

در مورد کسانی که با سرمایه خود زندگی خود را

اداره می‌کنند بکار می‌رود.

به ی گل بهار نیبو

be ya gol behâr nibu.

یک گل بهار نمی‌شود.



یعنی وحدت و اتحاد موجب قوت است.

معادل مثل فارسی: یک دست صدا ندارد.

حق ز هر جنسی چو زوجین آفرید پس نتایج شد ز جمعیت پدید.

بَهِیگَ نِ بَه مَالِ بَزْمَا، اُسُ بَفَشَنَسِ بَه کُوه

bahige ne be māl bezmā oso befešnes be koh.

عروس را اول در خانه آزمایش کن بعد او را به کوه بفرست.

به این منظور که ابتدا امتحان کنید بعد مسئولیت کاری را محول کنید.

بَهِیگَ زِ هُونِه بَوُوسِ تِی نَدَاشْت گُودِنِ مِی زِه کَلَا تِیسِ گَنَد

bahig ze hune bavus ti nadašt goden Mene rah kala tise  
kand.

عروس در خانه پدرش چشم نداشت (کور بود) گفتند در راه کلاغ چشم او را  
در آورده است.

به این منظور که افراد اشکالات ذاتی خود را به دوش حوادث می اندازند.

بَهِیگَ کِه گُوسِنِسِ اِبُو، آشِ دَمِ پَرْدِه اِبَا وَ اَخْیَالِسِ

bahig ke gosnes ebu āše dame parde eyâ vâ xayāles.

عروس که گرسنه می شود آش دوران عروسی اش به یادش می آید.

همیشه خاطرات مهم به یاد ماندنی هستند.

بُهونِ شَه اَبَرِه پَر تَو بَرَفِ بَارُونِ

bohune šah ebare partawe barfo bārūna.

چادر سیاه می تواند جلوی بارش برف و باران را بگیرد.

در مورد کسانی که در کارها تحمل و دوام دارند بکار می رود.

بیشه که تَشِ اِیْمَرِه هم تَر اِسوسِه هم هُشک

biše ke taš egere ham tar esuse ham hošk.

جنگل که آتش می گیرد هم ترمی سوزد و هم خشک.

هنگامی که حوادث و بلا رخ دهد گناهکار و بی تفاوت هلاک گردد زیرا بی تفاوتی هم نوعی گناه است و گرفتاری بی گناه نیز بر مبنای قانونمندی دیگر آفرینش است.

معادل مثل فارسی: آتش تر و خشک نمی شناسد

صرصر چو زَند به بوستان گام      هم پخته قند ز شاخ هم خام

بیلِتِ بَدَم اَوْتِ بُوْرَم

bilete bedom awte bevorom.

بیلت را به من بده تا آب تو را ببرم.

به این مفهوم که از ضرر بعضی افراد، سود نصیب دیگران می شود.

معادل مثل فارسی: خرابی بصره آبادی بغداد است

تا نمیرد یکی به ناکامی      دگری شادکام کی گردد؟ (سعدی)

بِیَوِ بَه کَوْلَم پَاتِ پَتِیَه

beyaw be kulom pāt patiye.

بیاروی پشتم سوار شو که پایت برهنه است.

یعنی افراد پر توقع همیشه انتظار دارند که دیگران فدای آنها بشوند.

بِیَوِه بَیْلَز مَبُو هَتِیْم خُد سَر مَبُو

bive baylar mabu hetim xod sar mabu.

زن شوهر مرده صاحب کار (کارفرما) نباشد و بنیم خود مختار نباشد.

کسی توانایی کاری را ندارد نباید به او مسئولیت کاری محوّل نمود و همچنین

کسی که خودسر و بی سرپرست باشد مهار کردن آن مشکل است.



### پا پروک آردام بده آرداتِ اِدَم

pā peruk ārdāme bede ārdāte edom.

ای پروانه آردهایم را بده تا آردهایت را بدهم  
برای تسویه حساب همیشه باید آماده بود.

معادل مثل فارسی: حساب حساب کاکا برادر

آن را که حساب پاکت است از محاسبه چه پاکت است (سعدی)

پازِ نوِنِ مَمَسَیْنِ <sup>(۱)</sup> اِزْنه / بَارِکْ لَانِ غَیوِی <sup>(۲)</sup> اَبَره

pāzenune mamesayne zane, bārekalāna qayvi ebare.

پازن‌ها (گوزن‌ها) را محمد حسین شکار می‌کند ولی آفرین را به

غیب‌الله می‌گویند.

درباره افرادی که از زحمات دیگران صاحب نام و نشان می‌شوند بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: بیستون را عشق کند شهرتش فرهاد برد.

پایس سی سی شتر سوار هچی نید.

pāse say si šotor sovār heçi nid.

۱- تمسین: محمد حسین، نام یکی از جمله‌نشین‌های تیره حاجی ورد از طایفه بابادی عالی اهور است که به اولاد محمد حسین مشهورند، بیلاق آنها در چلگر و قشلاق آنها در روستای انبار سفید از توابع شهر لالی می‌باشد.

۲- غیوی: غیبی، غیب‌الله، نام یکی از جمله‌نشین‌های تیره حاجی ورد از طایفه بابادی عالی اهور است که به اولاد غیبی مشهورند، بیلاق آنها در چلگر و قشلاق آنها در روستاهای شکراب و پاچه کولا از توابع شهر لالی می‌باشد.

پارس سگ برای شتر سوار اهمیتی ندارد.

افراد بزرگ و محترم با سخنان و الفاظ افراد فرومایه، تحقیر و تضعیف نمی شوند.

معادل مثل فارسی: مشت بر سندان کوبیدن

پدر دارن بکش اما به آیه بد مخونی

pedar dâre na bekoš amâ be âye bad maxunes.

پدردار را بکش اما به بدنامی، مخوانش.

از افراد نجیب و شریف به نیکی یاد کنید.

پدر دار خطا ندارد / بی پدر وفا ندارد

pedar dâr xatâ nadâre, bipedar vafâ nâdare.

پدر دار خطا ندارد، بی پدر وفا ندارد.

رفتار و کردار افراد با اصالت قابل قیاس با افراد بی اصل و نسب نمی باشد.

نطفه پاکت بیاید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گیلی لؤلؤ و مرجان نشود

پَرخُتْ به نُفْتِ خُتْ

pare xot be nofte xot.

پرخودت به بینی خودت

به این منظور که هر چیزی که داری برای خودت مناسب است.

پَرزین<sup>(۱)</sup> وا به تری بُری

parzina vâ be tari bori.

پرزین را باید در موقعی که کوچک است برید.

به این منظور که تربیت و اصلاح را باید از دوران طفولیت شروع نمود.

۱. پوزین: به درختچه کنار اهدرا می گویند، این نوع درخت در نواحی گرمسیری سرزمین بختیاری زیاد

پیا زِ نِشْتِن مین هونه لیش اَبو زینه زِ گِشْتِن

peyā ze nešasten Mene hune liš ebu zine ze gašten.

مرد از نشستن داخل منزل خوار می شود و زن از گشت و گذار زیاد خوار می شود. به این مفهوم که مرد از کار نکردن و ماندن در خانه رسوا می شود و زن از رفت و آمد زیاد بدنام می شود. به عبارت بهتر خانه جایگاه زن و کارگاه جایگاه مرد است.

معادل مثل فارسی: آب که یک جا بماند می گندد

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از ماندن دایم شود خوار

چو آب اندر شمر بسیار ماند عفوئت گبیرد از آرام بسیار

پیری که مُجَزْ نَداره گایِل مینس گامیسه اِکِنِن

piri ke Mojez nadāre gayal menes gā mayse ekonēn.

امامزاده ای که معجزه ندارد گاوها در آستانش گاو بازی می کنند.

از اماکن مقدسه و مشرکه انتظار شفاعت و کرامت می رود.

معادل مثل فارسی: امامزاده ای که معجزه نکند به زیارتش نمی روند

اسناد معلّم چو بود بی آزار خر سکت بازند کوردکان در بازار (سعدی)

پیر وایبدم کُرم بَم نَگَد بَوُو

pir vābidomo korom bem nagod bavū.

پیر شدم ولیکن پسرم به من نگفت بابا.

اشاره به سپری نمودن عمر به بیپودگی و بطالت دارد.

زندگی کردن من مردن تدریجی بود بس که جان کند نم عمر حسابش کردم

پیش سرت اِهَنده / پُشت سرت اِئنده

piše saret ehānde, pošte saret ebande.

پیش رویت می خندد ولیکن پشت سرت غیبت می کند.

در مورد افرادی که ظاهرشان با باطنشان تطبیق ندارد بکار می‌رود (منافق و دورو)  
 او به ظاهر واعظ احکام بود      لیک در باطن صغیر و دام بود

پیلاتِ وُردار سی کورِ پیریت

*pilâte vordâr si kuro pirit.*

پولهایت را بردار برای زمانی که کور و پیر می‌شوی.

به این مفهوم که برای آینده خود پس انداز داشته باشید تا محتاج دیگران نشوید.

پیلاتِ بِنه به اَفَتو، خُتِ بِنِشی به سا

*pilâte bene be aftaw, xot beneši be sâ.*

پولهایت را در آفتاب بگذار و خودت در سایه مراقبتش بنشین.

با استفاده از سرمایه‌گذاری مالی آسایش و رفاه را برای خود فراهم نمایید.

پیلِمِ اِدَم که کُورَم شَو به کُه نَخَوسه

*pilome edom ke korom šaw be koh naxawse.*

پولم را می‌دهم که پسرم شب در کوه نخوابد.

تقبل هزینه کردن برای رفاه و آسایش خانواده را می‌رساند.



تا بچه نگریده، پستون به دهنس نین

tā baçe nagerive, pestun be dohunes ninen.

تا بچه گریه نکند پستان به دهانش نمی‌گذارند.

به این منظور که نیازها، استعدادها را شکوفا می‌نمایند.

معادل مثل فارسی: نخندد زمین تا نگرید هوا

تا نگرید ابر کی خندد چمن      تا نگرید طفل کی نوشد لبن (مولوی)

تا جو تنگ واپه‌ری

tā ju tange vā pehri.

تا جوی تنگ است باید پرش کنی.

درباره استفاده سریع از فرصت و غنیمت شمردن فرصت بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: تا تنور گرم است نان باید پخت

قال علی (ع): الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ بَطِيئَةُ الْعَوْدَةِ

علی علیه‌السلام فرمود: فرصت بسیار زود گذر و دوباره دیر بدست آید.

تا خدا واپ و اسلطان مپیچ خدا که زت و رگشت صد سلطون به هیچ

tā xodâ vâte vâ soltun mapiç xodâke zet vargašt sad

soltun be hiç.

تا خدا به همراه توست نیازی به دوستی پادشاه نداری، اگر که از خدا روی

گرداندی دوستی صد پادشاه بی‌تأثیر است.

به این مفهوم که هر کسی از خداوند بریده شد از همه چیز بریده می‌شود.

تا داریم سرِ اِدْراریم / اُسکه نَداریم پیتِ اِوَراریم

tâ dârim sar ederârim, osoke nadârim pit evorârim.

تا داریم افراط می‌کنیم وقتی که نداریم به پیچ و تاب می‌افتیم.

به رعایت اعتدال در کارها اشاره دارد.

معادل مثل فارسی: کم بخور همیشه بخور.

تا دلِ نَسوسه تی هَرَس نیدِراره

tâ del nasuse ti hars niderâre.

تا دل نسوزد چشم اشک نمی‌ریزد.

به این منظور که فقط انسان‌های با عاطفه می‌توانند دلسوزی کنند.

معادل مثل فارسی: ریختن اشک از سوختن دل است.

تا دیرِ نَبولی، دوستِ نَبولی

tâ dir nabui, dust nibui.

تا دور نشوی دوست نمی‌شوی.

معادل مثل فارسی: دوری دوستی.

دو دوست قدر شناسند حق صحبت را که مدتی ببردند و باز پیوستند.

تا مینِ او دَسْت نَنی، سَرْدو گَرَمِیَسِ نِفْهَمِی

tâ mene aw dast nani, sardo garmise nifahmi.

تا توی آب دست نگذاری سردی و گرمی را احساس نمی‌کنی.

به این منظور که تجربه به واسطه آزمایش نتیجه می‌دهد.

تا نَکشی رَنج، نِیخُوری آَشِ بَرَنج

tâ nakeši rang, nixori âše bereng.

تا رنج نکشی آتش برنج نمی‌خوری.



تا زمانی که رحمت کشیده نشود چبری عاید نمی شود.  
معادل مثل فارسی: به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود. مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد (سعدی)

تا نیا زمستون شل شلی، نیا بهار گل گلی

tâ nayâ zemestune šol šoli, neyâ behâre gol goli.

تا نیابد زمستان گیل و شلی، نمی آید بهار گل گلی  
رنج و زحمت نامین کننده رفاه و آسایش است.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود. مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد (سعدی)

نوی به تشت / خوشکی به مشک

tari be tašte, hoški be maške.

خجسی در تشت است و خشکی روی مشک.

افراد فقیر با اندکی درآمد زندگی شان تغییر می کند ولی افراد ثروتمند با افزایش

درآمد تغییری در زندگی شان محسوس نمی شود.

تشت نیدم، اما دیت کوزم کورد

tašete naydom, amâ dit kurom kerd.

آشت را ندیدم ولیکن دودت مرا کور کرد.

در باره افرادی که هیچ سودی را به کسی نمی رسانند بلکه باعث زیان

دیگران هم می شود بکار می رود.

معادل مثل فارسی: از کبابش نخورده از دودش کور شده ایم

اگر از آشت گرمی نیبم چرا از دود محنت کور گوردم؟

تاش و این جاله خس بلاز و ابو

taš vâ mene çâte xos balâz vâbu.

آتش باید در چالهٔ خودش فروخته شود.

به این مفهوم که انسان باید از خودش مایه بگذارد نه از دیگران.

تُ زی بی نونی، مُ زی بی شونی، ای خداتُ ختُ دونی

to ze bi nuni, mo ze bi šuni, ay xodā to xot duni.

تو از بی نانی، من از بی شبانی (چوپانی) ای خدا تو خود می دانی

انسانها نیازمند به خدمات متقابل هستند.

تُ که نداری آرز درد / چه بُرد بخوری چه کُلوخ بُرد

to ke nadāri āro dard, çe bard bexori çe koluxe bard.

تو که عار و درد نداری چه سنگ بخوری چه قلوه سنگ.

بی‌اهمیتی افراد بی مسئولیت و لایابالی را می‌رساند.

تُ که نداری چی آهو پای نوژد / پاچه کُنه بی بگر به صحرا نگرود

to ke nadāri çi āhu navard, pāçe kohne beger be sahrā

nagard.

تو که مانند آهو پای نبرد نداری، دامنهٔ کوه را بگیر و در صحرا گردش مکن.

به این مفهوم که از هر کسی کار خاصی برمی آید.

نو را با نبرد دلبران چکار کشاورزی و بیلت آید نکار

تُ که واییدی کُوش سَریا / پنا ایما هم به خدا

to ke vābidi kawš sare pā, panā ima be xodā.

حالا که تو کفش به پایت پوشیدی پناه ما هم به خدا.

هنگامی که المراد نالایق به نان و نوایی برسند افراد لایق

تکلیف خود را از خداوند بزرگ خواهند.

معادل مثل فارسی: وای به روزی که گدا معتبر گردد.

تنگ سر هچه<sup>(۱)</sup> اوزگرتنه

tang sare haçe evargarte.

گره روی هچه برمی گردد.

به این منظور که بازگشت هر چیزی به اصل آن است.

ت های اکنی م هئی اکنم / ت زن استونی م شی اکنم

to hāy ekoni mo hay ekonom, to zan estuni mo ši ekonom

پاسخ های تو هوی من است. تو زن می گیری و من شزهر می کنم.

به این منظور که هر کسی نظری دارد و دنبال نظرش عملی دارد.

تی خردن داره اما تی دادن نداره

ti xardene dāre amā ti dādene nadāre.

چشم خوردن را دارد اما چشم دادن را ندارد.

به این منظور که بعضی از افراد انتظار دارند همیشه از دیگران

سود ببرند ولیکن حاضر نیستند که دیگران هم از آنها استفاده ببرند.

معادل مثل فارسی: چیزی بخور چیزی بده

بخور چیزی از مال و چیزی بده زبهر کسان نیز چیزی بده

تیشتری<sup>(۲)</sup> که سی م نداره بها / چه به گله بو چه به گله ها

tištari ke si mo nadāre beha, çe be gale bu çe be galehā

بزغاله ای که برای من ارزش ندارد چه در این گله باشد چه در دیگر گله ها.

فردی که برای من ارزشی نداشته باشد بودن و نبودنش تأثیری ندارد.

معادل مثل فارسی: مرغی که برای من تخم نگذارد تمام کلاغ های دنیا برای من

۱ - هچه: حلقه ای است که به یک سر بند بسته می شود و بحای سنگک مورد استفاده قرار می گیرد.

۲ - تیشتر: به بزغاله ای که سن آن از ۶ ماهگی تا یک سالگی باشد می گویند.

تیشه دَسته خُسه نی تاشه

tiše daste xose nitāše.

تیشه دسته خودش را نمی تراشد

به افراد که کارهای دیگران را انجام می دهند ولیکن نسبت به انجام کارهای خودشان عاجزند اشاره دارد.

معادل مثل فارسی: آتش به کار خویشتن نمی آید.

در تمام عمر می سوزم برای دیگران / آتشم آتش نمی آید به کار خویشتن

تیشه مَبوی با تَواش / آره بوبه فیَش فاش

tiš mabu ya bā terāš, are bu be fišo faš.

تیشه نباش که فقط یک طرف را می تراشد آره باش و همه چیز را آره کن (ببر) در تأیید بینش همه جانبه و مطرود نمودن نگرش نک بُعدی بکار می رود.

چون تیشه مباح جمله ذی خود متراش

چون رنده زکار خویش بی بهره مباح

تعلیم زاره گیر در عقل معاش

چیزی سوی خود میکش و چیزی می پاش

تیغ رو زمین ز کُچیری دیاره

tife ruzemin ze koçiri deyāre.

سزّه گندم خوب از کوچکی پیدا است.

یعنی لباقت و دانایی بچه در دوران کودکی نمایان است.

معادل مثل فارسی: سالی که نکوست از بهارش پیدا است.

تین تینِ اَستَرُونِ بارِ هَرُونِه

tayn tayne astarun bâre harune.

بار اضافی استران بار خران است

به این مفهوم که مسئولیت‌های بزرگ را به افراد بزرگ و کارهای جنبی و فرعی را

به افراد کوچکتر واگذار نمایید. و یا به عبارت دیگر

به تقسیم نمودن کارها اشاره دارد.

## ج

جا آدم و این دل بو نه مین گل

gâ âdom vâ mene del bu na mene gel.

جای انسان باید در دل باشد نه در گل

اشاره به جاودانگی افراد نیک نام دارد.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

جنگ دواره‌ن میرد نامرد! کنه

jange dovârene merde nâmerd ekone.

جنگ دوباره را مرد نامرد می‌کند.

معادل مثل فارسی: مرگ یک بار شیون هم یک بار.

جو دز به جو کال نیرسه

jo doz be jo kâl nirase.

جو دزد از جوکار (کشاورز) عقب‌تر است.

تلاش سارقان در جهت افزونی نعمت در برابر برکت و کرامت خداوند متعال

بی‌نتیجه است.

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود باید از افروخت چراغی که ضیایی دارد

جور بَزِ هَلْ سَرِتْ به تِرِهٔ<sup>۱۱</sup> نیواسته

jur boze hol saret be tereh nivâste.

همانند بز بی شاخ سرت در حلقه نمی‌ماند.

اشاره به بی‌قراری و عدم ثبات بعضی از افراد دارد.

جور پِشْتَوِری تازه دَارُم

jur pištaw ri taze dârom.

مانند اسلحهٔ کمری روی تازه و بَرّاق دارم

اشاره به جوان بودن دارد.

جور مَزْدَالِه خَرْدِن زِ پُشتِ اِتْرَسِی

jur gordâle xarden ze pošt etarsi.

همانند قلوه خوردن از عقب می‌ترسی.

معادل مثل فارسی: مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

جور مِیْنِه به دِلِ صِحَاوِس نیچَری

jur mine be dele sehâves niçari.

همانند بزغاله به دل صاحبش چرا نمی‌کنی

عمل مخالف با انتظار و میل را می‌رساند.

۱ - تِرِهٔ: طنابی است که از پشم و موی بز بافته می‌شود و به صورت حلقه حلقه‌ای است که سر بر عالم‌ها را در

آن قرار می‌دهند و ما این کار از تردد آزاد آنها جلوگیری می‌نماید.

## چ

چاربون نال اِکَرْدِن، پَشخه کور هم پاس بَلَنْد کِرْد مُنْد: مَنَم نال بَکْنِین  
 çarbuna nal ekerden, paşxe kure ham pase bolond kerd  
 god : monam nal bekonin.

چارپایان را نعل می‌کردند، پشه کوره هم پایش را بلند کرد و گفتم:  
 مرا هم نعل کنید.

اشاره به ادعاهای بیجای بعضی از افراد دارد.

معادل مثل فارسی: پیاز هم خودش را داخل میوه‌ها کرده است.  
 تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده شود

چَشْمَه‌ای که او زَس خورْدی هَرَس مَکَن

çaşmai ke awzes xardi hares mako.

چشمه‌ای که آب از آن خوردی گِل آلوددش نکن

از نعمات خدادادی استفاده مطلوب بنمایید.

معادل مثل فارسی: پلی که از آن گذشته‌ای و بران مکن

چَشْمَه‌ای که زِ خُس او نَداره / او دَسْتی رِهْدِن فَاده نَداره

çaşmai ke ze xos aw nadâre, awe dasti rehden fâde  
 nadâre.

چشمه‌ای که از خودش آب ندارد، آب دستی ریختن فایده ندارد.

در بیان این مطلب که محاسن، غالباً بایستی ذاتی در اشخاص باشد.



معادل مثل فارسی: خوش آن چاهی که آب از خود برآرد.

آب اندر ناودان عاریتی است      آب اندر ابر و دریا فطرتی است

چَوَرَوِیِ کَرْدِن زِ چَهَو بَتَرَه

çawravi kerdn ze çapaw batare.

سخن چینی کردن از غارت کردن بدتر است

در مذمت سخن چینی که از جمله آفات زبان است بکار می‌رود.

میان دو کس جنگ چون آتش است      سخن چین بدبخت هیزم کش است

چَوَقُون<sup>(۱)</sup> بَعْدِ بَارُون

çawqun bade dârun.

سپیل بعد از باران می‌آید.

یعنی همیشه نتیجه کار بعد از اتمام کار مشخص می‌شود.

معادل مثل فارسی: زمان آستن حادثه است.

چُنُون بَه هَوَشُ بَوَش / مَنی زَرِدِ بَنَوَش

çonun be hawšo bawše, mani zarde banawše.

آنچنان با نشاط و بشاش است که مانند رنگ‌های زرد و بنفش می‌درخشد.

اشاره به بشاش و سرحال بودن دارد.

چُنُون چُنُون اَسیرُوم / مَیَر مَندیرِ موسیرُوم؟

çonun çonun asirom, mayar mandire musirom?

چنان قدر اسیر هستم مگر به انتظار موسیر هستم؟

به اهراد کم درآمدی که آنچنان هم فقیر نیستند اشاره دارد.

۱ - چَوَقُون: همان سپیل است که بر اثر بارش شدید باران به وجود می‌آید. به آن چولان هم می‌گویند.

چُنون شُل و کِرِخ / مَنی مَاد و جُلِ

çonun šolo mole mani gâ do jole.

چنان شُل و کِرِخ است گویی گاوی است که بر آن جُل انداختند.

اشاره به مستی و کاهلی بیش از حد افراد دارد.

چی مَفْتی سَرِ اَشْکَنه؟

çi mofti sar eškane?

چیز را بگمان سرمی شکند؟

بی ضرر بودن کالای مجانی را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: هر چه از دوست می‌رسد نیکوست.

## ح

حالا که زهدی زیر دینس / کَلتِ وُردار بَپینس

hâlâ ke rahdi zire daynes, kolate vordâr bepaynes.

حالا که زیر دین او رفته‌ای کلاهِت را بردار و پیمانهِ سنجی کن.

باید خیر و شرّ هر عملی را که انجام می‌دهی تقیل کنی.

حرفِ اِزَنمِ واقه‌نی / آر هر نیدی افه‌می

harf ezanom vâ mahni, ar har nidi efahmi.

حرف می‌زنم با معنی اگر خر نیستی می‌فهمی.

هنگامی که بخواهند با گوشه و کنایه به کسی چیزی را بگویند بکار می‌رود.

حرف حرف ایاره، گندم پرشته او

harf harf eyâre, gandom berešte aw.

سخن سخن به میان می‌آورد و گندم پرشته (بوداده) آب طلب می‌کند.

به این مفهوم که هر کنشی واکنشی دارد.

معادل مثل فارسی: حرف از حرف برمی‌خیزد.

حرفِ خَتِ اُچُ بَیشن که حرفِ هُمساتِ اِگَن

harfe xote oço beyaşn ke harfe homsâte egon.

حرف خود را آنجا بشنو که حرف همسایه‌ات را می‌گویند.

در مذمت و نكوهش سخن چینی و غیبت بکار می‌رود.

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم‌کش است

حق به حق دار اِرسه

haq be haqdar erase.

حق به حق دارنده می رسد.

معادل مثل فارسی: روزی برسد که حق به حق دار رسد.

تا کی رطب لبث به اغیار رسد      وز نخل قدت نصیب ما خار رسد

لعل تو که خورد خون من حق من است      روزی برسد که حق به حق دار رسد

حق دارون حق اِزین بی حقون تیکه

haq dârun haq ezanen bi haqun tike.

حق داران سخن حق می گویند بی حقان لقمه می خورند.

مال از کس دیگر است اما استفاده اش را کسی دیگر می برد.

حیا دار حیا کرد بی حیا گد زم اِترسه

hayâ dâr hayâ kerd bi hayâ god zem etarse.

حیادار حیا می کرد بی حیا گفت از من می ترسد.

کوتاه آمدن افراد آبرومند و نجیب در مقابل افراد بی آبرو را می رساند.

## خ

خاست نَفْتَسِ پاك كُنه زِيد تيسِ كُند

xāst noftese pāk kone zayd tise kand.

می‌خواست دماغش را تمیز کند زد چشمش را کور کرد.

هر گاه که کسی از راه دلسوزی بخواهد منفعتی را به کسی برساند ولیکن در عمل

ضرر فاحشی را می‌رساند این مثل بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: رفت ابرویش را درست کند چشمش را کور کرد.

خُتْ رَهْدِي خُتْ اَوْدِي / كَسِ بَتِ نَكْ خَشْ اَوْدِي

xot rahdi xot avodi, kas betnago xaš avodi.

خودت رفتی و خودت آمدی، هیچ کس به تو نگفت خوش آمدی

افسرادی که خودسرانه دست به کاری می‌زنند انتظار تشکر و حمایت از

دیگران را نباید داشته باشند.

خُتْ مِيرَايِ اَمَا هَوَاخَاتِ نَمِيرَا

xot mirāy amā havāxāt namirā.

خودت بمیری ولی دوستدارت نمیرد.

در نشان دادن ارزش دوست خوب و عزیز بکار می‌رود.

نظیر: یکی را به فلک بسته بودند کف پایش چوب می‌زدند، فریاد زد: وای پشتم!

گفتند چرا پشتم؟ گفت: اگر پشت داشتم کی چوب به پایم می‌خورد؟

خدا باد آورد سی خرمینت

xodâ bād avord si xarmenet.

خدا به خرمن تو باد ورزید.

افزایش رزق و روزی خداوند بر بندگانش را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: خدا روزی رسان است.

خدا باد آورد سی هوشه چین

xodâ bād avord si huše çin.

خدا برای خوشه چین باد وزید.

اشاره به سرمایه باد آورده دارد.

معادل مثل فارسی: شری شد، شوروی شد، گچل به نوایی رسید.

تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان (سعدی)

خدا که ایخ مال ده، نی پُرسه کُری کینی

Xodâ ke exo māl deh, niporse kore kini.

خدا که می‌خواهد به کسی مال بدهد نمی‌پرسد که پسر که هستی.

در زمانیکه بخت به کسی روی آورد و صاحب مال و منال شود بکار می‌رود

خروس که اخونه اگ م شاه مملکتیم

Xorus ke exune ego mo šâhe mamlekatom.

خروس که می‌خواند می‌گوید من شاه مملکت هستم.

اشاره به ادعاهای بیجای بعضی از افراد دارد.

خرمن ورسار، گا ورتبر آفتو

Xarmen vor nesâr, gâ vor baraftaw.

خرمن به مشرق، گاو به مغرب.

اشاره به ناهماهنگی در مدیریت کشاورزی دارد.

خُم شاهم گُورَم هم وزیر

Xom šāhom gorzom ham vazire.

خودم شاه هستم و گُورَم وزیر است.

خود رأی بودن فرد را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: خودم خان برادرم سلطان.

خودی کُش غریبو پَرور

Xodi košo qariv parvar.

خودکش و غریب‌نواز.

زمانی که فردی برای خویشاوندان خود احترام و ارزش قائل نشود ولیکن

در عوض به پرستش غریب‌ها بپردازد این مثل بکار می‌رود.

خُویم خُوه، بدیم ز زهر مار باتره

Xovim xove, badim ze zarhre mār batare.

خویم خوب است و بدیم از زهر مار هم بدتر است.

به رفتار افراد با متانت و صبور در برابر رفتارهای بد دیگران اشاره دارد.

خیار خُردن و آبون سخته

Xayār xarden vā gapun saxte.

خیار خوردن با بزرگان مشکل است.

وصلت، مجالست و هم نشینی با بزرگان کار هر کسی نیست.

معادل مثل فارسی: این کلاه برای سر تو گشاد است.

خیار ز دو بلگس دیاره، گندم ز سر هوشه

Xayār ze do balgis deyāre, gandom ze sar huše.

خیار از دو برگ داشتن پیداست و گندم از سر خوشه‌اش.

هرکسی را با توجه به مشخصات و خصوصیاتش شناسایی می‌کنند.

معادل مثل فارسی: شجرات را از ثمرات شناسند.



دا دلس اسوسه زینه بَوُو دُوونِ جُوس

da deles esuse zine bavu dovune joves.

مادر دلش می سوزد ولی زن بابا پائین پیراهنش.

به این منظور که هیچ کس و هیچ چیزی جایگزین مادر و مهر مادری نمی شود.

دام گَوُو نداشت خَم هالو هالو! کَرْدَم

dâm gavu nadâšt xom hâlu hâlu ekerdom.

مادرم برادر نداشت خودم دانی دانی می کردم.

معادل مثل فارسی: سگ پدر نداشت گریه می کرد که عمویم را می خواهم.

دام دَدوم ری به ت دَارَم / آرت نبولی سر به کی دَرَارَم؟

dâmo dadum ri be to dârom, ar to nabui sar be ke

derârom?

ای مادر و خواهرم! امید من به توست اگر که تو نباشی پس به چه

کسی امیدوار باشم؟

به این منظور که هر کسی از یک فرد خاصی انتظار و توقع دارد.

دَدو بی گَوُو جَوِر دَار بی سَاهه

dadu bi gavu jure dare bi sâhe.

خواهر بدون برادر مانند درخت بدون سایه است.



درخت ز ریشه خُش کِرمِ اَوَنه

deraxt ze riše xos kerm evane.

درخت از ریشه خودش کرم می‌اندازد (گنبدیده می‌شود).

معادل مثل فارسی: از ماست که بر ماست.

آتش به دو دست خویش در خرمن خویش

من خودم زده‌ام چه نالم از دشمن خویش

درخت سَرِ ریشه خُش سَوَزِ اَكَنه

deraxt sare riše xos sawz ekone.

درخت از ریشه خودش رشد می‌کند.

دَر کَمَاجِ وَازه حِیَا گُره کُجه رَهده

dare komâç vâze hayâ gorbe koje rahde?

درب دیگ باز است حیای گربه کجا رفته است؟

کنایه از بی‌شرمی

معادل مثل فارسی: در دیزی باز است حیای سگ کجاست؟

دیگ را اگر شب باز باشد دهن گربه را هم شرم باید داشتن (مولوی)

دُرُگِ نِ وَا رِ زِ پَیْسِ تَا دَمِ هُونِس

dorogo na vâ ri ze pays tâ dame hunes.

دروغگو را باید تا درب خانه‌اش دنبال کنی

در نکوهش و مذمت دروغ و دروغگویی بکار می‌رود.

دُزِ بِنِ هُورِ مِجِرِهْدِه نِیْبُو

doze bone hur gerehde nibu.

دزد کنار خورجین، گرفته نمی‌شود.

به این منظور که دزد خانگی را نمی‌توان گرفت.

دُز مالِ خدا به صَلا یَکِ اِرن، گائیده قوولس نید

dozo mâle xodâ be salâ yak eren, gâide qavules nid.

دزد و صاحب مال با هم توافق می‌کنند اما گواهی دهنده قبول نمی‌کند.

در سازش و توافق دو طرف نیازی به دخالت دیگران نیست.

دُز نادون اِزته به کهدون

doze nadun ezane be kahdun.

دزد نادان به کاهدان می‌زند

به ناوارد بودن افراد در کارها (ندانم‌کاری) اشاره دارد.

معادل مثل فارسی: دزد ناشی به کاهدان می‌زند.

دُز یِ رَه داره مالِ خدا هزار رَه

doz ya rah dâre mâle xodâ hezâr rah.

دزد یک راه دارد و صاحب مال هزار راه.

معادل مثل فارسی: دزد راهی می‌رود و صاحب کالا راهی.

دَسْتِیَ به دَارِ بَکَشِ اَمَا به هُوَالِ مَکَشِ

dastete be dâr bekaš amâ be hovâl makaš.

دست را به دار (درخت) بکش اما به کسی که با او رو در بایستی داری مکش

یعنی هر کس باید به خودش متکی باشد

هر که نان از عمل خویش خورد / منت از حاتم طائی نبرد (سعدی)

دَسْتِ زَنِی پَانِ نید / پَانِ زَنِی دَسْتِ نید

daste zani pâ ne nid, pâ ne zani daste nid.

دست را تکان می‌دهی پائی نیست، پایت را تکان می‌دهی دستی نیست.

به ناتوان بودن بعضی از افراد در تأمین مخارج زندگی اشاره دارد.

دَسْتِمِ بَشْکَهه بَه زِ پَامِ / بَوُومِ بَمیره بَه زِ دَامِ

dastom beškahe beh ze pâme, bavum bemire beh ze dâme.

دستم بشکند بهتر از این است که پابم بشکند و پدرم بعیرد بهتر از این است که مادرم بعیرد.

یعنی به کمترین ضرر تن در دادن.

دَسْتِ بَشْکَهه مِینِ بَالِ جَوَه، سَرِ بَشْکَهه مِینِ کَلَه

dast beškahe mene bâle jova, sar beškahe mene kola.

دست در آستین بشکند و سر در زیر کلاه بشکند پیدا نیست.

به این منظور که جنگ و اختلافات داخل خانواده نباید به خارج از خانه درز کند.

معادل مثل فارسی: دست بشکند در آستین سر بشکند در کلاه

دَسْتِ خُمِ کَسِ خُمَه

daste xom kase xome.

دست خودم فامیل خودم است.

تاکید بر ازدواج کردن یا خویشاوندان (درون همسری) بکار دارد.

دَشْمِنِتْ کِه اَوِ اِبْرِسْ بَزَنْ وَا مَزْمُکْ بَکْ اَی تَوُوْمِی اَی تَوُوْمِی

dešmenet ke aw ebares bezan vâ mazgo bego ay

gavumay ay gavumay.

زمانی که دشمنت را آب می‌بزد بر سر خود بزن و بگو ای وای برادرم. وای برادرم

به این منظور که در فکر نجات جان مردم باشید هر چند که دشمن شما باشند.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند فرار

دِلتِ بِنَهْ به دِلدون / آردِتِ بَکُنْ به هَمبون<sup>۱۱</sup>

delete bene be deldun, ardete bekon be hambun.

دلت را به آرامی در سینه حفظ کن و آردهایت را در انبان بگذار.

برای فردی که خیالش از انجام گرفتن یا انجام نگرفتن کاری راحت باشد بکار

می‌رود.

دَلَمِ دِلیِ مِرِهْد، نُوکَرَمِ بُوژِنوی

delom deli gerehd, nukarom barzeyari.

دلم دوستی را انتخاب نمود و نوکرم بزرگتری را گرفت.

کنایه از تقلب‌های ناروا و کورکورانه افراد است.

دِنیاکِه اَنگَلِ وَنَگَلِه / صَلا به دَسْتِ زَنگَلِه

donyâ ke angal vangale, salâ be daste zangale.

خانه که تو و لق گردد اختیارش به دست زن می‌افتد.

به عدم نظم در بعضی از خانواده‌ها اشاره دارد.

دو تا اسب که ایندین تئی یک آر هَمرَنگِ نِبون هُمَدَنگِ ایون

do tâ asbe na ke ebanden tay yak ar homrang nibun

hombong ebun.

دو تا اسب را که پیش هم می‌بندند اگر هم‌رنگ نمی‌شوند اما هم رفتار می‌شوند.

تأثیرپذیری رفتار انسانها را بر یکدیگر می‌رساند.

دو تا دل یکی دِیَرِنِ اِحْنِ مَوْتِ بَخیلی؟

dotâ del yaki deyarene exon mar to baxili?

۱۱. هَمبون: انسان، کسه‌ای است جوسی که مراد عداپی را در آن قرار می‌دهند.

دو تادل همدیگر را دوست دارند مگر تو بخیل هستی؟

هنگامی که دو نفر یکدیگر را دوست داشته باشند، دیگران حتی دخالت ندارند.

دَوِرِ بَوَیَرِ کِشْتِه نید

dawre bovayr kešte nid.

اطراف امامزاده بویر کشاورزی نیست.

یعنی زمینه برای مجانی خوردن آماده نیست.

دَهْدَرِ تَاتِی بَسْتُون تَا زَنْدِه سُورُ مُرْدِه سُورِتِ وَابُو

dohdare tâtete bestun tâ zende šuro mordešuret vâbu.

دختر عموی خود را به زنی بگیر تا زنده شوی و مرده شویت شود.

اشاره به وفاداری دختر عمو نسبت به پسر عمو دارد.

دَهْدَرِیْنِ دَادُم بَه مِیْش / مُرْدِ مِیْش مَنَدَ مِرْدِ لِیْش

dohdarene dâdom be miš, mord miš mand merde liš.

دختر را به میش دادم (دامدار) میش‌ها مُردند اما مُرد بد ماند.

به این منظور که فریب مال و ثروت را نخورید چرا که ثروت باعث خوشبختی نیست.

دَهْدَرِ وَادَا اِبْرَه، گَرِ وَگَا اِبْرَه

dohdar vâ dâ ebare, gar vâ gâ ebare.

دختر به مادرش می‌ماند و گوساله هم به گاو می‌ماند.

یعنی هرکسی به اصل خویش می‌ماند.

معادل مثل فارسی: خوشه از خرمن دور نمی‌افتد.

دُهدری که نداره دالو سیچه اِروه به هونه هالو؟

dohdari ke nadâre dâlu siçe ereve be hune hâlu.

دختری که مادر بزرگ ندارد برای چه به خانه دایی می‌رود؟

دیر ز شتر بخوش خَو آشفته مبین

dir ze šotor bexaws xawe âšofte mabin.

دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی.

به دوری جستن از شرکت درکارهای دست و پاگیر اشاره دارد.

دیگ به دیگوله اِگ ریت سیاهه

dig be digule ego rit siyâhe.

دیگ به دیگ کوچک می‌گوید رویت سیاه است.

یعنی همیشه صاحبان عیوب از دیگران عیبجویی می‌کنند.

معادل مثل فارسی: سیخ به سیخ می‌گوید صورت سیاه است.

عیب پوشی سهل باشد عیب نادیدن خوش است

چشم من روشن که دایم صاحبان این دیده‌ام

دیگ سه کوچک، دیگوله هم سه کوچک

dig se koçok, digule ham se koçok.

دیگ را سه سنگ زیرش می‌نهند و دیگچه را هم سه سنگ.

رعایت استانداردها را می‌رساند.

دیگ شریکی و اقل نیا

dige šariki vâ goi neyâ.

دیگ شریکی به جوش نمی‌آید.

معادل مثل فارسی: اگر شریک خوب بود خدا هم برای خودش شریک می‌گرفت.

دیگِ مرسی که زبالا اؤوفنه چه بَشکِهه چه صداسِ درا

dige mersi ke ze bâlâ evufte çe beškahe çe sodâs derâ.

دیگِ مرسی که از بالا به پایین می‌افتد چه بشکند چه صدایش در آید.

به این مفهوم که بدنامی قابل جبران نیست.

دینم به دینت هی بازار

dinom be dinet hay bâzâr.

دُم من به دم تو تا بازار

به پیگیری وابستگی‌ها اشاره دارد.



رازت به دل وادار، آردات به همبون

râzete be del vâdâr, ârdâte be hambun.

رازت را در دلت نگهدار و آردهایت را در انبان

به این منظور که اسرار خود را حفظ کنید.

رازِ خُتِ دَرْدِنِ اِشْتَمِ خُتِ دَرْدِنِ

râze xot derden eškame xot derdena.

راز خود را فاش کردن مانند شکم خود را پاره کردن است.

به این منظور که باید همواره راز نگهدار بود.

رَخْتِ نُونِ که سی عیدِ نپوشی سی گلِ دارِ خُوه

raxte nuna ke si ayd napuŝis si gale dâr xove.

لباس نورا که برای روز عید نپوشی فقط برای آویزان کردن خوب است

اشاره به کاربرد هر چیزی در جایگاه خود دارد.

رَشْتِنِ به سُمِ گاوِ گِرِهْدِنِ خو نید

rešten be some gâ gerehden xu nid.

اندازه گیری سُمِ گاو با نخ خوب نیست.

سخت گیری بیش از خوب نیست.

رَاگِ دَا هَمْبُونِ بَا

rage dâ hambune bâ.



رنگ و ریشه داشتن از مادر مانند تلمبه باد است.

تعیین کننده نژاد و وراثت پدر است نه مادر

رنگِ ریمِ بوینِ احوالِ دلمِ پپرس

rang rime bevin ahvâle delome bapors.

رنگ و رویم را بین بعد احوال دلم را پیرس.

اشاره به قضاوت باطنی از روی شواهد ظاهری دارد.

معادل مثل فارسی: رنگ رخساره خیر می دهد از سر ضمیر

حال من دور از آن جمال مپرس رنگ و رویم بین و حال مپرس

رنگِ ری سُهرتِ زِ نمازِ روزهت؟

range ri sohret ze namâzo ruzehete?

رنگ و روی قرمزت از نماز و روزهات می باشد.

انجام فرایض دینی بر روح و روان انسان تأثیر می گذارد.

رَو به جایی که بخونیت / نه چو وردارن پرویت

raw be jâi ke bexunenet, na çu vordâren berunenet.

جایی برو که از تو دعوت کنند نه اینکه با چوب بیرونت بکنند.

همیشه با برنامه و سنجیده عمل نمایید.

معادل مثل فارسی: ناخوانده بر یار شوی خوار شوی

روغنِ رهدنِ نوا خیرِ ایمامزاده کنی

ruqene rehdena navâ xayre imâmzâde koni.

روغن ریخته شده را نباید نذر امامزاده کرد.

اشاره به این مطلب که ادای قبل از نیت نذر روا نیست.

روغن که اریسه به پست بریسه

ruqen ke erise be pest berise.

روغنی که می‌ریزد به گندم بوداده خُرد شده بریزد.

اشاره به استفاده و بهره‌برداری عالی از امکانات موجود را دارد.

روغن وایید تُکست به مِل

ruqen vâbid tokest be gel.

روغن شد و به زمین فرورفت.

در زمانی که چیزی به صورت ناگهانی گم شود بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: آب شد و به زمین رفت.

رَه به رَفیق خَشَه

rah be rafiq xaše.

راه با همراهی دوست خوش است.

رَهْدَم دیدَم پَی پَلَنگی / اَز وَرْتَرْتَم اَبو به نَنگی

rahdom didom paye pelangi, ar vargartom ebu be nangi.

رفتم و دیدم رده پای پلنگی را که اگر برگردم به ننگی تبدیل می‌شود.

اشاره به انتخاب راه بدون بازگشت دارد.

رَهْم وَتَب وَا دِرَازا / حَالَم وَتَب وَا بَرَارزا

rahom vaste vâ derazâ, hâlom vaste vâ berârzâ.

راهم به درازا کشیده شده و حالم به دست برادرزاده‌ام افتاده است.

اشاره به احترام و رعایت حال عموها در طول زندگی‌شان دارد.

رَهْدِی به قَاطِر جُستِن یا زینَه خَستِن؟

rahdiye be qâter josten yâ zine xâsten?

رفتنی قاطر پیدا کنی یا خواستگاری کنی؟

اشاره به پیگیری اهداف دوگانه دارد.

معادل مثل فارسی: با یک تیر دو نشان زدن

زَه تَرَهده، مَرِدِ نِ نَزْمائیده

rahe narahde, merde na nazmâide.

راه نرفته و مرد نه آزموده

مردانگی در سفر مشخص می‌شود.

زَه نِ که ایبِنی اَحوالِ فَرَسَقِ نِ اِپُرسی؟

rahne ke ebini ahvâle fasaqene eporsi?

راه را که می‌بینی احوال فرسخ را می‌پرسی؟

اشاره به طولانی بودن و سختی راه دارد.

معادل مثل فارسی: ده می‌بینی و فرسنگ می‌پرسی؟


 ز

زِ آدَمِ خُو خُوِي، زِ آدَمِ لِيْشِ لِيْشِي

ze âdome xu xovi, ze âdome liš liši.

از انسان خوب خوبی و از انسان بد بدی آید.

از افراد دانا و با ارزش خوبی می رسد ولی از فرومایگان بدی و رنج می رسد.

معادل مثل فارسی: از مُشکک بوی آید و از گاه دود

زِ آسَمُونِ بَه زَمِيْنِ اِبَارَه نَ زِ زَمِيْنِ بَه آسَمُونِ

ze âsemun be zomin ebâre na ze zomin be âsemun.

از آسمان به زمین باران می بارد نه از زمین به آسمان.

توانگران باید به نیازمندان کمک کنند نه نیازمندان به توانگران.

معادل مثل فارسی: هر کجا دیدیم آب از جو به دریا می رود.

زِ بَادِ بَارُونِ، زِ بَازِي جَنگِ / زِ مَرْدِ سُرْفِه زِ نَامِرْدِ نَنگِ

ze bād bārun ze bāzi jang, ze merd sorfe ze namerd nang.

از باد باران آید و از بازی (شوخی) جنگ، از مرد سفره آید و از نامرد ننگ

برمی خیزد.

به این منظور که هر علتی معلولی را به دنبال دارد.

معادل مثل فارسی: شوخی شوخی آخرش جدی می شود.

باد باران آورد بازیچه جنگ      مرد مهمان آورد نامرد ننگ

زِ بَخْتِ بَدِ مُ بَقُونِ دِنْدُونِ دِرُورَدِنِ

ze baxte bade mo baqun dendun deravorden.

از شانس بد من قورباغه‌ها دندان در آوردند.

بدآوری افراد کم شانس را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: بخت که برگردد اسب نازی خرگردد

بخت چون زخليفة برگردد اسبش اندر طوبله خرگردد (سعدی)

زِ بِيكَارِي خَرْمِنِ سُوْدِنِ مِرْهَدِه وَ اَدَسْتِ

ze bikâri xarmen sohdenê gerehde vâ dast.

از بیکاری خرمن سوزی را انتخاب کرده است.

درباره افرادی که از فرط بیکاری دست به کارهای نادرست می‌زنند بکار می‌رود.

زِ تَرَسِ بَارُونِ جِسْتَمِ مَنِ چَهِ اَوِي

ze tarse bârun jestom mene çahê awi.

از ترس باران فرار کردم به داخل چاه آب

منظور مشکل آفرینی بر مشکل قبلی را می‌رساند

معادل مثل فارسی: از چاله در آمد و به چاه افتاد

زِ خُورْزَا بَه دَلِ كِه هَالُوسِ بَرِه مَآ اِدِه بَه مَزْدَسِ

ze xorzâ be del ke hâlus balus bareh mâ ede be mezdes

خواهرزاده به این خیال است که دانی امش بَرّه ماده بابت مزدش می‌دهد.

اشاره به آرزوهای تخیلی افراد دارد.

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

زِ دَرِ اِغْرِيسِ زِ اَنگَلِه اِپَكِه

ze dar egeris ze angele epoke.

از درب مشک مایع حرو وحش می‌شوی ولیکن از گوشه‌های آن خارج می‌شود.  
شکست خوردن در معانیت از دخالت دیگران را می‌رساند.

ز دو چی قهرت نبو آوّل اخون نیدیلت دیم ادونی لیرسی

ze do çî qahret nabu aval exoren nidenet doyoum edawni  
nirasi.

از دو چیز فخرمکن اول اینک می‌خورند و نه تو نمی‌دهد و دوقم می‌دوی اما  
نمی‌رسی.

به این منظور که باید کوشش و تلاش کرد تا به اهداف رسید.

نارده ریح گج مبر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ز شاهی که سیت نیازو به گدایی

ze šâhl ke sit neyâ raw be gadâi.

از اینکه شانس شاه شدن را نداری برو گدا شو.

کتابه از بدشانسی افراد

ز قاطر پرسیدن هفت پست خب پگ گد م ز اشکم مایونم

ze qâter porsiden haft pošte xote bego god mo ze  
eškame mâyunom.

از قاطر سؤال کردید که هفت نسل گذشته‌ات را بگو گفت من از شکم مادبان هستم.  
به این منظور که افراد بی‌اصل و نسب از کینه و ریشه و بنای خود بی‌اطلاعتند.

زَکینو<sup>(۱)</sup> پُرسیدن سیچه سردی؟ گُذ: سردی اینم که سردی نشون ادم

ze kayno porsiden siçe sardi? god: sardi ebinom ke sardi  
nešon edom.

از کوه کینو پرسیدند برای چه این قدر سرد هستی؟ گفت سردی می‌بینم که سردی  
از خود نشان می‌دهم.

به این مفهوم که هر کسی خوبی کند خوبی می‌بیند و هرکسی که بدی کند بدی  
می‌بیند.

زُمین که سفت بوگا ز تی گا ایینه

zomin ke seft bu gâ ze ti gâ ebine.

زمین که محکم و غیر قابل‌کندن باشد گاو از چشم گاو می‌بیند.

زُمینی که هار نَداره هَشکس کوش به پانیکنه

zomini ke hâr nadâre heškes kawš be pâ nikone.

زمینی که خار ندارد هیچ‌کس کفش به پای نمی‌کند.

زَن زُخاست، دَلَم نَخاست

zane zaxâst delom naxâst.

زن و زن خواستن، دلم نمی‌خواهد.

در انتخاب همسر اجباری نیست.

زُ نوکسه قَرز مَکُ / اَز قَرز کَردی خَرج مَکُ

ze nukise qarz mako, ar qarz kerdî xarj mako.

از افراد تازه به دوران رسیده قرض مکن اگر قرض کردی خرج مکن

۱- کینو: نام کوهی است در شمال بخش اندیکا از توابع شهرستان مسجد سلیمان.

انتظار همکاری و مساعدت از افراد تازه به دوران رسیده را نداشته باشید

معادل مثل فارسی: از مردم نوکیسه وام مگیر

زنوکیسه مکن هرگز درم وام که رسوایی و جنگ آرد سرانجام (ناصر خسرو)

زورس به هر نیوسه، اِدونه ز دین هولی

zures be har nirase, edawne ze dine hawli.

زورش به خر نمی رسد به دنبال کره خر می دود

درباره افرادی که کلیات را رها می کنند و به جزئیات می پردازند بکار می رود.

معادل مثل فارسی: زورش به خر نمی رسد پالانش را می زند.

زور که ایاهه زنجیر اَبره

zur ke eyâhe zanjir ebore.

زور که می آید زنجیر بریده می شود.

معادل مثل فارسی: زور که آمد حساب برخاست.

ز هالو به دل، خُرزاش گله بی میزد اچارنه

ze hâlu be del, xorzâs galene bi mezd ešârne

دایی به این خیال است که خواهرزاده اش حفاظت از گله را بدون مزد انجام می دهد.

اشاره به آرزوهای تخیلی افراد دارد.

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

زهرأ نبو سکینه ، مکه نبو مدینه

zahrâ nabu sakine, make nabu madine.

زهرأ نباشد سکینه و مکه نباشد مدینه

همیشه نباید به یک چیز متکی بود

معادل مثل فارسی: بلال که مُرد اذان گو فقط نمی شود



زیدَن به او ریز کَمبیلانِ سُشتِن

zayden be aw rizo kambilâne šoštene.

به آب زدند و فضولات خود را شستشو دادند.

زینه به دُوا اِدِن / مَنَت به کَخدا اِنِن

zine be dovâ eden, menat be kaxodâ enen.

زن را به داماد می‌دهند ولیکن منت را به کدخدا می‌گذارند.

کار را زیردستان انجام می‌دهند اما عزت آن نصیب بزرگان می‌شود.

زینه جَوُونُ مِرْدِ پیر، سَلَهَ بَنَه جِجِه بَگیر

zine javuno merde pir, salah beneh jije beger.

زن جوان با مرد پیر سید بگذار جوجه بگیر.

در تقبیح ازدواج پیرمردان با زنان جوان بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: عروس جوان، داماد پیر سید را بیار جوجه بگیر

نزبید مرا با جوانان چمید که بر عارضم صبح پیری دمید

زینه راضی، میره راضی، گورِ بَوُو قاضی

zine râzi, mire râzi, qurê bavu qâzi.

زن راضی، شوهر راضی، گور پدر قاضی

اگر دو نفر با هم توافق داشته باشند نیاز به دخالت کردن دیگران نمی‌باشد.

## س

سَرَتِ كُتِ كُن، لُوتِ دُرُ كُن

sarete kot kon, lute dor kon.

ای دختر سرت را پایین بیانداز و لایه روسری‌ات را نیز پایین بیاور.  
تأکید بر داشتن وقار و حجاب در دختران دارد.

سِرِ خُتِ وُرِ جُونِ خُتِ

sere xot vor june xot.

رندی خودت به جان خودت.

اشاره به افراد خردسالی دارد که از زکاوت و نبوغ فکری زیادی برخوردار هستند.

سِرِ كِچَلِ دَارُم كِه تُو چَرِبِس كُنِي؟

sare kaçal dârom ke to çarbes koni?

سر کچل دارم که تو آن را چرب و براق کنی؟

اشاره به خرج تراشیدن سنگین برای فرد بی‌بصاحت دارد.

سِرِ كِچَلِ مَنَدِيرِ تَنگُورِه

sare kaçal mandire tongore.

سر کچل منتظر اصابت ریگ است.

به بهانه‌جویی‌های افراد بهانه‌گیر اشاره دارد.

سِرِ گَپِ دَوْلَاتِيَه / پايِ گَپِ نَكَبَاتِيَه

sare gap dawlatiye pâye gap nakbatiye.

سر بزرگ باعث خوشبختی است و پای بزرگ موجب بدبختی است.

سَرُومِ بَشْکَنِ اَمَا نَرِخِمِ مَشْکَنِ

sarome beškan amā nerxome maškan.

سرم را بشکن اما نخم را نشکن

در بارهٔ قانون شکنی افراد بکار می‌رود.

سَرُومِ سَالِ، جَوَمِ بِي بَالِ

sarune sâle, jovem bi bâle.

اول سال است و پیراهنم بدون آستین است.

اشاره به بدی و وضعیت مالی در ابتدای سال دارد.

سَرُومِ سَالِ، دَدُومِ بِي مَالِ

sarune sâle, dadum be mâle.

اول سال است و خواهرم به خانه است.

یعنی در سال تو حضور خواهر در میان اهل خانواده مبارک است.

سَرِی کِه دَرْدِ نِیکِنِه سِیچِه بِنْدِنِش بِه دَسْمَالِ؟

sari ke dard nikone siçe ebandenes be dasmâl?

سری که درد نمی‌کند برای چه به دستمال می‌بندش؟

به این منظور که بی دلیل خودمان را درگیر مشکلات نکنیم.

سَگُوبِی دَا، کُورِ گَنْدِزَا

sagu bidâ, kore gandzâ.

توله سگ بی مادر و پسر ناپاک زاده یکی هستند.

اشاره به بی‌اصالتی افراد ناباب دارد.

معادل مثل فارسی: روغن از ترب بر نیاید.

زن ناپاک زاده مدارید امید که زنگی به شستن نگردد سپید

سوار به پیاده اگت زیتر بیو

sovâr be peyâde ego zitar beyaw.

سوار به پیاده می گوید زودتر بیا

احساس نکردن حال و وضع دیگران را می رساند.

معادل مثل فارسی: سیر از گرسنه خبر ندارد و سوار از پیاده.

سوار شتر کت به کتی؟

sovâre šotoro kot be koti?

سوار شتر و دولا دولا؟

در خصوص عدم کتمان موضوعات آشکار بکار می رود.

معادل مثل فارسی: شتر سواری و دولا دولا؟

زیر چادر، مرد رسوا و عیان سخت پیدا چون شتر بر نردبان

سی بوو نداشت، اگریوشت که م تا تم ا خم

say bavu nadâšt, egerivest ke mo tâteme exom.

سگ پدر نداشت گریه می کرد که من عمویم را می خواهم.

اشاره به ادعای بی جای بعضی از افراد دارد.

معادل مثل فارسی: سگ بابا نداشت سراغ خانه عمو جانش را می گرفت.

سی پیر گله ای نیبو

saye pir galai nibu.

سگ پیر بکار گله بانی نمی آید.

سپری شدن عمر و عدم بازگشت دوران جوانی را می رساند.

معادل مثل فارسی: کار جوانان به جوانان گذار

سی دُز اَز چو وُرداری سیس اِگُروسه

saye doz ar çu vordâri sis egoruse.

اگر برای سگ دزد چوب برداری فرار می‌کند.

واقف بودن فرد به درون خود را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: چوب را که برداری گربه دزده فرار می‌کند.

سی دَسْتِس اِشکَهِ، سیچِه دینِس اِیْنَدین؟

say dastes eşkahe, siçe dinese ebanden.

سگ دستش شکسته می‌شود چرا دمش را می‌بندند؟

اشاره به افرادی دارد که کارها را برعکس انجام می‌دهند.

سی دَم هونِه صِحاوُش زله

say dame hune sehâves zele.

سگ جلوی خانه صاحبش زرننگ است.

درباره افرادی که در محیط‌های آشنا زرننگ بازی می‌کنند ولیکن در جاهای

دیگر خموش هستند بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: سگ در خانه خود شیری است.

سی ز اَدَم اِشنا نیتَرسه

say ze âdome âšnâ nitarse.

سگ از آدم آشنا نمی‌ترسد.

سی که چاق اِبو مَیَرگوشِتِس به خَرْدار اِرِه؟

say ke çâq ebu mayar guştes be xardâr ere?

مگر سگ که چاق می‌شود گوشتش قابل خوردن است؟

به این منظور که مقدار یک چیز حرام تأثیری در ماهیت آن ندارد.

معادل مثل فارسی: سگ که چاق شد فوراً ماهی نمی‌کند.

بگونی که دا نداره کلِ کله نوا خوسه

seguî ke dâ nadâre, keleş gale navâ xawse.

توله سگی که مادر ندارد تردگله نباید بخوابد  
کار را به افراد بی‌اصل و نسب واگذار نکنید.

سی گا مکال چه ی من چه صد من

si gâ makâl çe ya man çe sad man.

برای گاوی که نمی‌تواند بکند چه یک من زمین باشد چه صد من  
برای افراد تنبل بزرگ و کوچکی کارها مسئله‌ای نیست.

سی ن بپرن به سی، خت پنیسی سیلسون بک

sayne bepern be say, xot beneşi saylsun beko.

سگ را با سگی دیگر گلاویز کن و خودت بنشین تماشا کن  
در مورد افراد فتنه‌گری که میان دو نفر آشوب پیاپی می‌کنند اما خودشان کناره‌گیری  
می‌کنند بکار می‌رود.

سی ن خونیدن سرهونه، گد هونه زخمه

say ne xawniden sare hune, god hune ze xome.

سگ را بر بام خانه خواباندند، گفت: خانه از خودم می‌باشد.  
اشاره به کسی دارد که امر به او مشتبه شده باشد و بر رجم دیگران ادعا نماید.  
معادل مثل فارسی: بدهکار را که به حال خود گذاشتی طلبکار می‌شود.

سی ن سی دل صحاوش اخن

sayne si dele sehâves exon.

سگ را به خاطر صاحبش دوست دارند.  
معادل مثل فارسی: گوش عزیز است که گوشواره هم عزیز است.

سی یکی بگریو که سیت بگریوه

si yaki begeriv ke sit begerive.

برای کسی گریه کن که برای تو گریه کند.

یعنی برای کسی دلسوزی کن که برای تو دلسوزی کند.

معادل مثل فارسی: خواهان کسی باش که خواهان تو باشد

غم آن کس خوردن آیین بود که او بر غمت نیز غمگین بود (اسدی)

سی یکی بمر که سیت تو کنه

si yaki bemir sit tav kone.

برای کسی بمر که برای تو تب کند.

برای کسی دلسوزی کن که برای تو دلسوزی می‌کند

معادل مثل فارسی: برای کسی میر که برایت تب می‌کند.

غم آن کس خوردن آیین بود که او بر غمت نیز غمگین بود (اسدی)

## ش

شاد آوَد مه‌مون، زبالایسِ اِخْرُومِ نون

šād avod mehmun, ze bālāis exorom nun.

شاد آمد مهمان از پرتوش من نان می‌خورم.

رزق مهمان پیش از خودش می‌رسد (اشاره به مهمان نوازی مردم شریف ایل بختیاری دارد).

شُتر گُذ هارِ اِخْرُوم، هارِ واهینِ اِخْرُوم.

šotor god hâr exorom, hâre vâ hin exorom.

شتر گفت خار می‌خورم و خار را به همراه خون می‌خورم.

نیازهای زندگی با تحمل رنج‌ها مرتفع می‌شود.

شُترِ نِ پیشِ تِ خُتِ نیبِنِیِ آمَا مِلهِ مِنهِ تِ ماردِمهِ نِ اِیِنِیِ؟

šotore na piše ti xot nibini amâ mele mene ti mardome ne ebini.

شتر را به چشم خود نمی‌بینی اما موی داخل چشم مردم را می‌بینی؟

خودسنایی و ایراد گرفتن از دیگران را می‌رساند.

شُترِ یَواشِ اِره، آمَا شَورِ وُره

šotor yavâš ere, amâ šaworu ere.

شتر آرام می‌رود اما شب و روز می‌رود.

اشاره به یک جریان بکنواخت همیشگی دارد.

معادل مثل فارسی: رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود



شَلْ به رفتارس، کور به گفتارس

šal be raftâres, kur be goftâres.

شل به رفتارش، کور به گفتارش.

از هر فردی یک رفتار و کردار ویژه‌ای انتظار می‌رود.

شَمَالِ بَادَیْ وَابَارَتِ زَمُونِه

šomâi bâday vâbâрте zamune.

ای باد شمال مطابق با زمانه وزش کن

به این منظور که رفتار خود را با زمانه تطبیق دهید.

معادل مثل فارسی: زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز

چو نتوان به افلاک دست آموختن ضروری است باگردشش ساختن (سعدی)

شَمْبِدْ کَار، شَمْبِدْ بَار، شَمْبِدْ بَهیگْ به هونه مَیَار

šambe kâr, šambe bâr, šambe bahig be hune mayâr.

شنبه کار، شنبه بار، شنبه عروس به خانه نیار.

برگزاری مراسم ازدواج در روز شنبه مناسب نیست.

شَوگَارِ شِمِمْ زِ سَرِ شُمِی دِیَارِه

šawgâre šim ze sar šomi deyâre.

شب بی‌شگون از سرشبی پیداست.

خوب و بد بودن هر کسی از دوران کودکی اش هویداست.

معادل مثل فارسی: ماست ترش از لب تقارش پیداست.

شُونِ زِ گُورْز، بَهیگْ زِ پَا قَدَمْ

šun ze gorz , bahig ze pâqadam.

چوپان از چوبش و عروس از پاقدمش معلوم است.

به مفهوم این که بر اساس شواهد و فراین می‌توان قضاوت نمود.

شیخ مندیر شولوا‌هه

šix mandire šulvāhe.

شیخ در انتظار آتش است.

در مورد کسی که تعجیل دارد بکار می‌رود.

شیر شیرین اونه، تیل شیر تیل شیرین

šir širene evane, tile šir tile širene.

شیر شیر را مغلوب می‌کند و بچه شیر بچه شیر را.

رعایت برابری طرفین در مبارزه را می‌رساند.

شیر که به بیشه بو خا نر بو خا ما

šir ke be biše bu xâ nar bu xâ mâ.

شیر که در بیشه باشد چه نر باشد چه ماده.

به وجود شجاعت هم در مردان و هم در زنان اشاره دارد.

شیر همان شیر بود گرچه به زنجیر بود

## ع

عَلَفِ سَرِ جَا خُشِ سَوَزِ اِبُو

alaf sare jā xos sawz ebu.

عَلَفِ سَرِ جَايِ خُوْدَشِ رُوئِيْدَه مِي شُوْد.

عَلَفِ وَ اَبَه دُھونِ گَا شِرِيْنِ بُو

alaf vā be dohune gā šerīn bu.

عَلَفِ بَايْدِ بَه دِهَانِ گَاوِ شِرِيْنِ بَاشْد

معادل مثل فارسی: عَلَفِ بَايْدِ بَه دِهَانِ بَزِي شِرِيْنِ آيْد.

## ق

قرض بک زینه بستون، قرض اکهنه، زینه امهنه

qarz beko zine bestun, qarz ekahne, zine emahne.

قرض بکن زن بگیر قرض داده می‌شود ولیکن زن می‌ماند.

سختی‌ها می‌گذرند ولیکن زندگی مشترک می‌ماند.

قرض خشی به لوزش نیوزه

qarze xaši be larzes niyarze.

قرضی که از روی خوشی گرفته شود به لرزیدنش در موقع ادا نمی‌ارزد.

غوه کردن ز غارت کردن باتره

qareh kerden ze qārat kerden batare.

منتظر ماندن از غارت کردن بدتر است.

یعنی انسان را به انتظار نافرجام گذاشتن

قمی ن اکین سی ی که پشیت پُروابو نه هالی

qomine ekonon si yo ke poštet por vābu na hāli.

وصلت می‌کنند به جهت اینکه پشتوانه محکم باشد نه خالی.

ازدواج کردن بخاطر اتصال و تحکیم خانواده‌ها و نزدیک نمودن خانواده‌ها

به همدیگر است.

# ک

کارِ دَهدار نَکردنِش بهتر

Kāre dohdar nakerdenes behtar.

کار کردن دختر انجام ندادنش بهتر است.

به این منظور که کار افراد بی تجربه و نپخته، نتیجه و ثمری نخواهد داشت.

بور یا باف اگر چه بافنده است      نبرندش به کارگاه حریربافی (سعدی)

کارکنیتِ میوا، کار فرماتِ نمیرا

Kārkonet Mirā, kār fermāt namirā.

کارگرت بمیرد ولیکن کار فرمایت نمیرد.

به این منظور که باید به روزی دهنده توجه کرد نه به روزی آورنده.

کارِ نَزِ دلِ دَرِدِ دِلِ

kāre na ze del darde dele.

کاری که از دل نیست درد دل است.

به این منظور که کاری از روی میل و علاقه و رغبت صورت نگیرد

مشکل ساز است.

کانداشتِ یِ چی یِ داشت

Kā nadâšt ya çi ye dâšt.

آقاندار صاحب مال و ثروت شد.

در مورد افراد تازه به دوران رسیده بکار می‌رود.

کَانَوِي رَه جُوسْتِه هَر گَانِ نَبِي

kâ navi rah Joste har gâne nabi.

آقا نبی رفت دنبال خر، گاو را نبود.

به این منظور که افراد کم شانس همیشه با گرفتاری مواجه اند.

معادل مثل فارسی: آدم بدبخت سرجوی آب برود آب می خشکد.

بیچاره اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید

کَچَلْ اِخْ رَوَه بَه آسِنُو نَه هَر دَارَه نَه هُور

kaçal exo reve be âseyaw na har dâre na hur.

کچل می خواهد به آسیاب برود اما نه خر دارد و نه خور.

در مورد افرادی که می خواهند کاری را انجام دهند ولی ابزار کار ندارند.

بکار می رود.

کَچَلْ زِه هَر وَرَسْتِ یِ مِرْدَه <sup>(۱)</sup> دِید

kaçal ze har varast ya gerde did.

کچل از خر افتاد و یک قرص نان پخته را دید.

به این منظور که شانس بیکار روی می آورد.

کَچَلِی بَه زِیْرِ مَیْ نَ <sup>(۲)</sup> / کُورِی بَه تَلِ صَحْرَا

kaçali be zire maynâ, kuri be tale sahrâ.

کچل بودن به زیر روسری و کور بودن در بیابان مسطح معلوم نمی باشد.

در مورد افرادی که خود را غیر از آنچه که هستند به دیگران معرفی می کنند بکار

می رود.

۱- مِرْدَه: قرص نانی است صجیم که معمولاً در زیر خاکستر و آتش پخته می شود.

۲- مَیْ نَ: پارچه توری ظریفی است به طول بیش از ۴ متر و عرض ۱ متر که زنان بختیاری آنرا به عنوان بوسی

روسری و یا جادر می پوشند.

شعر من و مرگت فقرا عیب بزرگان این هر سه مناعی است که آوازه ندارد

کُچیر کار، کُچیر بار، سر کُچیر به تله دیوار

koçir kâr, koçir bâr, sare koçir be tele divâr

کوچک کار، کوچک بار، سر کوچک به دیوار.

به این منظور که افراد کوچک در تمام شئون همواره باید فرمانبردار باشند.

کرامتِ نمپون چی آورِ بهاری / اِرِیزش یَ جایی که نیاوادِ یاری

karâmatê gapun çî awre behâri, erîzes ya jâi ke neyâ

vâdeyâri.

کرامت بزرگان مانند ابر بهاری است در جایی باریده می شود که پیدا نیست.

اشاره به کرامت و خدمات بیدریغ و بدون انتظار افراد بزرگوار دارد.

معادل مثل فارسی:

ابر بابد که به صحرا بارد / زان چه حاصل که به دریا بارد (سعدی)

کَرْتِ<sup>(۱)</sup> نِ<sup>(۲)</sup> وُرْزَا<sup>(۳)</sup> اِکَنه / اِلیقَانِ<sup>(۴)</sup> هَوَ مَلِّ اِخُونِ

karte ne vorzâ ekane, eliqâne hargal exoren.

جوی را گاو نر شخم می زند اما کاه و جوها را خرها می خورند.

در مورد افرادی که از دسترنج زحمات دیگران به راحتی استفاده می کنند

بکار می رود.

معادل مثل فارسی: کار کردن خر خوردن یابو.

کُورِ خُو زِ کُچیری دِ یاره

kore xu ze koçiri deyâre.

۱- کورت یا کُرت: جوی و بشته آن را گویند.

۲- وُرْزَا یا وُرْزَاگاو نر.

۳- اِلیق: کاه و خر خورده شده.

پسر خوب در دوران کودکیش پیداست.  
 به این منظور که لیاقت و دانایی پسر از دوران کودکی هویداست.  
 معادل مثل فارسی: سالی که نکوست از بهارش پیداست.

کُورِ خُو مال سی چِنسه

kore xu mâl si çenese.

پسر خوب ارث و مال را برای چه می خواهد.  
 میراث پدر خواهی علم آموز که این مال پدر خرج توان کرد بیک روز  
 کردیس به مرضی زیدیس به شاخ گا

kerdenes be merzi zaydenes be šâxe gâ.

آنها ماشک کردند و به شاخ گاو آویزان نمودند.

از ابهت چیزی کاستن تا به حد ابتدال را معنی می دهد.

کُورِ شُتر آر که هزار به خوبو چَند دو نَرهَرِ بَرِمه تماشا داره

koršotor ar ke hezâr be xaw bu çande do narhar berame

tamâšâ dâre.

کُورِ شُتر هر چند که خوابیده باشد به اندازه دو قد الاغ رمه ای نمایان است.

اشاره به قامت های بلند دارد.

کُورِ شُتر آر کردیس به تو ز تو بَدَرِ نیا

kor šotora ar kerdis be tu ze tu bedar neyâ.

کُورِ شُتر را اگر داخل اتاق کردی از اتاق بیرون نمی آید.

اشاره به قامت ناموزون شتر دارد.



کُری که نداره دالو سیچه ره به هونه هالو؟

kori ke nadâre dâlu siçe revê be hune hâlu?

پسری که مادر بزرگ ندارد برای چه به خانه دایی می‌رود؟

کَشکَم به ری سیوَت آردُم به نوخِ بازار

kaškom be ri sivet ârdom be nerxe bâzâr.

کشک من بجای سبب تو و آردم به قیمت بازار.

به نظم و حسابرسی داشتن افراد در کارها اشاره دارد.

معادل مثل فارسی: حساب حساب کاکا برادر.

کَلَاگُد زِبچه خُم شَه تو نید، زِبچه خُم عزیز تو نید

kalâ god ze baçe xom šahtar nid, ze baçe xom aziztar nid

کلاغ گفت از بچه خودم سیاه‌تر بچه‌ای نیست و از بچه خودم

عزیزتر بچه‌ای نیست.

به این منظور که بچه هر کسی برای او عزیز و محبوب است.

کَلَا بی هالو نَبو بَنگِشت بی دالو

kalâ bi hâlu nabu bengešt bi dâlu.

کلاغ بدون دایی نباشد و گنجشک هم بدون مادر بزرگ.

نیاز به ولایت را می‌رساند.

کَلَا خَرْدُ پَهْرِست، کور کوزک نَخَرْدُ پَهْرِست.

kalâ xardo pehrest, kurkurak naxardo gehrest.

کلاغ خورد و فرار کرد (پربند) ولی زاغ نخورد و گرفتار شد.

هنگامی که فرد سجرم را رها کنند ولیکن بی‌گناهی را بجای آن محاکمه کنند بکار

معادل مثل فارسی: آش نخورده دهان سوخته

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشر زدند گردن مسگری

قال علی (ع): رُبُّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ

علی علیه السلام فرمود: چه بسا کسی که مورد سرزنش گردد

در حالی که بیگناه باشد.

کَندَ رَهْدِنِمْ زِ پَا پَتِی بیدِنِمْه

kond rahdenom ze pā pati bidenome.

آرام رفتیم از پا برهنه بودیم است.

اشاره به فقر و تنگدستی بعضی از افراد دارد.

کور به شل اکت ت کاران بکت

kur be sal ego to kārāne beko.

کور به شل می گوید تو کارها را انجام بده.

در مورد افرادی که کارها را به نااهلش واگذار می کنند بکار می رود.

کور به کور اکت سیل کت به تیات

kur be kur ego sayl ko be teyāt.

کور به کور می گوید نگاه کن به چشم هایت

به این منظور که صاحبان عیوب از زشتی ها و عیب های خود غافل اند ولیکن به

عیب جوئی دیگران می پردازند.

عیب پوشی سهل باشد عیب نادیدن خوش است

چشم من روشن که دایم صاحب این دیده ام.

نوش سهر پیام / بختم چی بخت دام

kawše sohr be pame, baxtom çi baxte dāme.

کفش سُرخ به پایم می‌باشد و شانسم مانند شانس مادرم است.  
اشاره به بدشانسی افراد دارد.

کینو نی ناله برف وُر سَرمه / برفِ اِناله کینو به وُرمه

kayno ninâle barf vor sareme, barf enâle kayno be  
varome.

کوه کینو ناله نمی‌کند که برف هر سر من است ولیکن برف می‌نالد که کوه کینو در  
آغوش من است.

به این منظور که کوه از سنگینی برف نمی‌نالد ولی برف از ممانعت کوه برای  
عبورش می‌نالد.

کینه اِشکم ز گَوُو مُرده بَتَره

kine eškam ze gavu morde batare.

کینه شکم از مردن برادر بدتر است.

در مورد افراد شکم پرست و شکمو بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: شکم گرسنه ایمان ندارد.

تنور شکم دم به دم تافتن مصیبت بود روز نایافتن

# گ

گا اِکالِ هَرِ اِخْرِه

gā ekâle har exore.

گاو می‌کارد، خر می‌خورد.

هنگامی که کسی به زحمت کار کند ولی کسی دیگر حاصل زحمت را به راحتی

بخورد این مثل را بکار می‌برند.

معادل در فارسی: کار کردن خر خوردن یابو

گا تور یا شل یا کور

gā tur yâ šal yâ kur.

گاو وحشی یا شل است یا کور

در مواردی که انسان از نادانی و کم عقلی ضربه می‌خورد بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: هر بلائی که بجان رسد از نادانیست.

گا کالِ آر کالِا بید سی صِحاوِس اِکِشت

gā kâle ar kâlâ bid si sehâves ekâest.

گاو فهوه‌ای اگر پکال بود برای صاحبش کشت می‌کرد.

گا که امیره چاقو بدست قلیو ای بالا سرس

gā ke emire çaqu bedast qaleve eyâ bâlâ sares.

گاو که می‌میرد چاقو بدستان زیادی بر بالای سرش می‌آیند.

فرصت طلبان در انتظار فرصت مناسب هستند.

معادل مثل فارسی: شری شد، شورزی شد، کچل به نوایی رسید.

تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لسان (سعدی)

گامگیر یون<sup>(۱)</sup> همه دونن، گمپ نچه اِخ که ونس وریک

gāgerivena hame dunen, gopokaçe exo ke vanes voryak.

مرثیه را همه می دانند ولیکن دهان و چانه می خواهد که به آنها شکل دهد.

به این منظور که کار را باید به کار دان و اهلش سپرد.

گپت ورار کچیرت وروزیه

gapete vorâr koçiret voravorde.

بزرگت را ادب کن، کوچکت خود بخود مؤدب می شود.

افراد کوچکتر همیشه از رفتار و کردار افراد بزرگتر سرمشق می گیرند.

گدا گردو داد، آدم اِشکمو نداد

gadâ gardu dad, âdome eşkamu nadâd.

گدای دوره گرد بخشش کرد ولی آدم شکم پرست بخشش نکرد.

به این منظور که انسان شکم پرست همه چیز را برای خودش می خواهد.

نیمه نانی گر خورد مرد خدا بذل درویشان کند نیمه دیگر

گودن کی ننگ؟ گودن اوسکه جنگ

goden kay nange? goden osoke jange.

گفتند: کی ننگ است گفتند آن موقع که جنگ است.

تا کید بر دفاع به هنگام نبرد دارد.

۱- گامگیر یون: سرودهای عم انگیزی که در مراسم سوگواری خوانده می شود.

گراز به های هی ز بیشه بَدَر نِزَنَه

gorâz be hay hoy ze biše bedar nizane.

گراز به های و هوی (نهیب) از جنگل بیرون نمی‌رود.  
در مورد افرادی که منطوق پذیر نیستند بکار می‌رود.

گِرَدَهٔ گِرَدِ تَوْشِه مِرَدِ

gerdeh gerde tuse merde.

گرده (قرص نان پخته) گرد است و توشهٔ مرد است.  
ملازمةٔ هر سفر، توشهٔ مفید و مختصر می‌باشد.

گَرَز بِنْدُ مِیخِ سِفْتِ اَوْرَكَنَه

gar ze bando mixe seft evarkane.

گوساله از اینکه به طناب و میخ محکم بسته است به این سو و آن سو می‌رود.  
اشاره به تلاش و کوشش دو چندان یک فرد در موقع تنگی دارد.  
اندر بلای سخت پدید آید صبر و بزرگواری و سالاری

گَرَز وَا بَه قَاَدِه پَهَلُوون بو

gorz vâ be qâde pahlevun bu.

گرز پهلوان باید به اندازهٔ زورش باشد.  
یعنی کارایی هر کس به مقدار توان او بستگی دارد.  
معادل مثل فارسی: لقمه به اندازهٔ دهانت بردار.

گَرَجِرَاکِ گُودِ مَ وَا بَرَزِیَارِ چِ نِیخُورَم

gargerak god mo vâ barzayar çi nixorom.

سوسمار گفتم: من با برزگر چیزی نمی‌خورم.  
ادعا داشتن بیجای بعضی از افراد را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: فلانی را به ده راه نمی دادند سراغ خانه کدخدا را گرفت.

یکی را به دهقان نداند رای      همی گفت کو خانه کدخدای

گورگ که از نه به گله، وای به حال یکی دارون

gorg ke ezane be gale, vây be hâle yaki dârun.

گرگ که به گله می زند وای به حال کسی که یک گوسفند دارد.

در مورد افراد کم شانس و فقیر بکار می رود.

معادل مثل فارسی: در خانه مور شبنمی طوفان است

گورگ که پیر ابو سی بس اهنده

gorg ke pir abu say bes ehande.

گرگ که پیر می شود سگ به او می خندد.

هنگامی که کودکان و یا جوانان بر سالمندان خرده می گیرند بکار می رود.

معادل مثل فارسی: مار که پیرشد قورباغه سوارش می شود.

چون پیرشدی حافظ از میکده بیرون آی      رندی و هوساکی در عهد شباب اولی

گورگ ن جوهدن پند دادن گ وئم کنین گله زهد

gorgene gerehden pand dâden go velom konin gale rahd

گرگ را گرفتند و نصیحت کردند گفت: رهایم بکنید گله رفت.

به این منظور که افراد ناباب هیچ وقت موعظه پذیر نیستند.

معادل مثل فارسی: برچشم کور سر مه کشیدن چه فایده دارد.

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان برگنید است

گورگ نه بو داره نه سو داره

gorg na bu dâre na su dâre.

گرگت نه بو دارد و نه حییا دارد.

اشاره به ذات نادرست افراد دارد.

ذات نابافته از هستی بخش کسی تواند که شود هستی بخش (سعدی)

گر واکا ابره، دَهدَر وَا دَا ابره

gar vâ gâ ebare, dohdar vâ dâ ebare.

گوساله به گاو می ماند، دختر به مادرش می ماند.

به این منظور که هر کسی به اصل خویش می ماند.

معادل مثل فارسی: خوشه از خرمن دور نمی افتد.

گور مین گور دیدم، هونه مین هونه نیدم

gur mene gur didom, hune mene hune naydom.

قبر توی قبر دیدم اما خانه توی خانه ندیدم

تاکید بر استقلال خانواده ها دارد.

گیوه لنگه لنگه نیبو

give lenge lenge nibu.

گیوه لنگ لنگ نمی شود.

هنگامی که بخواهند نجانس و همسانی دو چیز را بیان کنند بکار می رود.



# ل

لُر بونی مُلا نبویی؟

lor boi molâ nabui?

لُر باشی و مُلا نباشی؟

اشاره به استعدادهای درخشان لرها در امر تعلیم و تعلم دارد.

لُر سی لُر امیره غزو سی بَمَرُو

lor si lor emire arav si arav.

لُر برای لُر می‌میرد و عرب برای عرب

هر کسی نسبت به مردمان قوم خود علاقمند است.

لُر تا هورما مِن هونیس شو خَو نَداره

lor tâ hormâ mene hunese šaw xaw nadare.

لُر تا خرما در خانه‌اش هست شب خواب ندارد.

کنایه از عجله و شتاب داشتن در مصارف دارد.

لَکه نپاک تَش نیگَره

leke napâk taš nigere.

پارچه کثیف آتش نمی‌گیرد.

یعنی ناپاکان چون پایبند به ارزشهای جامعه نیستند راحت‌تر می‌توانند زندگی کنند.

لَوینه ز گسنه‌ای مُرد مَگِدِن بَرده بَرهسه

Levine ze gosnai mord goden gerde gerehse.

آسیابان از گرسنگی مُرد گفتند نان پخته شده در گلویش گیر کرده است.

سوء ظن داشتن بی مورد درباره افرادی که مسئولیت کاری دارند.

یکی میرد ز درد بینوائی      یکی گوید هویج پخته خواهی

لیلی که به بام اِروِه تُو ز بام دَرُو

layli ke be bām ereve to ze bām deraw.

اگر لیلای بام بالا می رود تو از بام خانه پایین بیا.

کوتاه آمدن افراد آبرومند در مقابل افراد شرور و بی آبرو را می رساند.



مار تا صاف نیو به سیلا نیروه

mār tā sāf nabu be silâ nireve.

مار تا صاف نشود به داخل سوراخ نمی رود.

در مقام اخلاص و صداقت و درستی انسانها بکار می رود.

معادل مثل فارسی: بار کج به منزل نمی رسد.

راستی کن که راستان رستند در جهان راستان قوی دستند (اوحدی مراغه‌ای)

مال بُردَه شَکِس وَر همه کس اِروِه

mâlborda šakes vor hame kas ereve.

کسی که مالش به سرقت رفته است به هر کسی مشکوک می شود.

مَالِتِ بَیْتِ بَگَرِ هُمْسَاتِ دُز مَکُ

mâlete seft beger homsâte doz mako.

مالت را محکم بگیر (مواظبت کن) همسایهات را دزد مکن

یعنی از اموال خویش نگهداری و مراقبت کنید و کسی را مورد ظن قرار ندهید.

معادل مثل فارسی: در خانهات را بپند همسایه را دزد مخوان.

مَالِ مَخْرُونِ زِ بُخْرُونِه

mâle maxorun ze bexorune.

مال نخوران از بخوران است.

به این منظور که افراد ثنیم از ثمول و ثروت خود بهره نمی برند و پس از مرگ،

دیگران دارائی و مکت آنان را تصاحب خواهند کرد.

معادل مثل فارسی: برای هر نخور یک بخور پیدا می شود.

خوشبخت آنکه خورد و کشت بدبخت آنکه نخورد و هشت

مال مند و ابهیگن، بهیگن و مال نمند

mâl mand vâ bahig, bahig vâ mâl namand.

مال برای عروس ماند ولیکن عروس برای مال نماند.

انتظار کشیدن عده ای بخاطر یک نفر و بی اعتنائی آن فرد نسبت

به منتظرین را می رساند.

مال نه زخ دل بی رحم

mâle nazexo dele birahm.

مالی که از خود نباشد دل به آن رحم نمی کند.

کنایه از حیف و میل کردن اموال مردم

معادل مثل فارسی: حلوای شیرین و دل کافر

مایه ن که نیخن بگرون دست ابرون سی دینس

mâine ke nixon begeren dast ebaren si dines.

ماهی را که نمی خواهند بگیرند دست می برند برای دمش.

راه فرار گذاشتن برای کسی که نمی خواهند او را دستگیر کنند.

معادل مثل فارسی: دل نخواسته و عذر بسیار

مربا شیرین زرد آلو / خوی خورزا ز هالو

morabâ šerin zardâlu, xovi xorzâ ze hâlu.

مربا شیرین زرد آلو است و خوبی خواهرزاده از دایی است.

صفات برگزیده در هر کس یا در هر چیز به ذات آنها بستگی دارد.

مَر به آقه هَشک کُله رُک؟

mar be aqe hoško kola roke?

مگر به یقه خشک و صاف بودن کلاه است؟

به این منظور که به باطن افراد باید توجه نمود نه به ظواهر آنان.

ما بیرون را ننگریم و قال را      ما درون را بنگریم و حال را

مُرع تا قَت قَت تَکنه هاگه نینه

morq tâ qot qot nakone hâge nine.

مرغ تا زمانی که قُد نکند تخم نمی گذارد.

به این منظور که هر موضوعی نیاز به مقدمه دارد.

مُرع که هاگ پیتِه اَکنه هاگ مینِ سَرِ خَس اِرِیزه

morq ke hâk pite ekone hâk mene sare xos erize.

مرغ که خاک تکانی می کند، خاک توی سر خودش می ریزد.

هر کس که عملی را مرتکب بشود نتیجه اش را می بیند.

معادل مثل فارسی: آتشی که روشن کرده ای دودش به چشم خودت می رود.

هر چه کنی به خود کنی      گر همه نیک و بد کنی

مُرعی که اَنجیر اِخره نِکِس چَوکه

morqi ke anjir exore nokes çawke.

مرغی که انجیر می خورد منشارش کج است.

در مورد کسی که نمی تواند از عهده کار بر آید بکار می رود.

معادل مثل فارسی: طعمه هر مرغی انجیر نیست.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن      گاو نر می خواهد و مرد کهن

مکه نبو مدینه، پلو نبو ترخینه

make nabu madine, pelaw nabu tarxine.

مکه نباشد مدینه، پلو نباشد ترخینه

به این منظور که تعدیل درخواست‌ها اشکال ندارد.

معادل مثل فارسی: بلال که مُرد اذان گو قحط نمی‌شود.

مَلا سی خُش دُعا خو اِکَنه

molâ si xos doâ xu ekone.

مَلا برای خودش دعای خوب می‌کند.

به این منظور که هر کس به نفع خود تصمیم می‌گیرد.

مَمیم هر چه لیشتاره، دَرکن وُر کَنس بیشتاره

mamim har çe lištare, darkan varkanes bištare.

میمون هر چه زشت‌تر است ادا و اظفارش بیشتر است.

به این منظور که افراد بدچهره ادعای خوش‌چهرگی زیادتری دارند.

مِن آبادی رَه بِس نیدادن، سِراغِ هونه کَخُدانِ مِرِهَد

mene âbâdi rah bes nidâden, sorâqe hune kaxodâne

gerehd.

در ده یکی را راه نمی‌دادند سراغ خانه کدخدای ده را می‌گرفت.

یکی را به دهقان نداند رای همی گفت کو خانه کدخدای

مَنبیر به رنگ زردم / گَزَدین به زیر بَرَدَم

maneyar be range zardom, gazdine be zire bardom.

به رنگ زرد من نگاه مکن، من عقرب زیر سنگ هستم.

به این منظور که هیچ وقت گول ظاهر افراد را نخورید.

فلنل مبین چه ریزه بشکن مبین چه تیزه

مُ اِئْمَه شَه، هُ اِئْمَه رُوه

mo egom šah, ho ego roh.

من می گویم سیاه، او می گوید لبه.

تناقض زیاد از یک هدف نسبت به برداشت از آن هدف را می رساند.

مُ اِئْمَه اِلف هُ اِئْمَه شُتر

mo egom alaf ho ego šotor.

من می گویم علف او می گوید شتر

تناقض زیاد از یک هدف نسبت به برداشت از آن هدف را می رساند.

مُ اِئْمَه نَرَه تَو اِئْمَه بَدوِشَس؟

mo egom nare to egohi bedušes?

من می گویم نر است تو می گویی او را بدوش؟

عدم دریافت موضوع را می رساند.

مُ پَهْلَم، اِيسَا رَهگُدر

mo pohlom isā rahgodar.

من پل هشتم و شمار هگدر هستید.

به این منظور که بنده در این دیار حق آب و خاک دارم.

معادل مثل فارسی: گذر پوست به دباغ خانه می افتد.

مُ ز آسِیَو اِیَاهُم تَو اِئْمَه گَی نِید؟

mo ze āseyaw eyâhom to egohi gay nid?

من از آسیاب می آیم تو می گویی نوبت نیست؟

در مورد کسانی که بدون اطلاع حرف می زنند (ندیده می گویند) بکار می رود.

معادل مثل فارسی: من از بغداد می آیم تو تازی می گویی؟

موسلی موس چه بوس چه نبوس

musali mus çe bus çe nabus.

آدم چاپلوس و بی‌خاصیت چه باشد چه نباشد.

بودن یا نبودن افراد بی‌خاصیت تأثیری ندارد.

مُ سی تْ اِزْتُمْ وَصَلَه بَجُونُمْ / تْ سی که اِزنی که مُ نَدُونُمْ؟

mo si to ezanom vase be junom, to si ke ezani ke mo  
nadunom?

من برای تو خودم را زحمت می‌دهم، تو برای چه کسی زحمت می‌کنی که من  
نمی‌دانم؟

اشاره به غمخواری نمودن برای فردی که ناسپاسی می‌کند، دارد.

مَوَقَع تَنگ بَه هَر اِغونْ هَالو

mawqe tang be har egon hâlu.

هنگام سختی به الاغ می‌گویند دائی.

به این منظور که در وضعیت سختی هر کسی را به کمک می‌طلبند.

معادل مثل فارسی: از درد لاعلاجی، به خر گویند خامباجی

آنکه شیران را کند روید مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

مُ که توفونی وایبدم ی توف دوونتَر

mo ke tufuni vâbidom ya tuf dovuntar.

من که توفانی شدم یک توف (موج) پائین تر.

به این منظور که هر کسی ریسک کند باید خطر را هم قبول کند.

معادل مثل فارسی: ما که عرقیم چه بک کله چه صد کله.



مهمون دیر و مجال شمش پا خسه

mehmune dir mejâl šomes pâxose.

مهمان دیر وقت شامش به عهده خودش می باشد.

افرادی که سرزده و ناخوانده وارد جایی می شوند انتظار پذیرائی مناسب را نباید داشته باشند.

معادل مثل فارسی: مهمان ناخوانده از کبسه خود می خورد.

مهمون ز مهمون خَشش نیا، هونه خدا ز هَشکسون

mehmun ze mehmun xašes niyâ, hune xodâ ze heškesun.

مهمان از مهمان خوشش نمی آید و صاحب خانه از هیچکدامشان.

معادل مثل فارسی: مهمان چشم ندارد مهمان را ببیند.

مهمون نهالی ز مهمون دیندالی هَوَر نداره

mehmune nehâi ze mehmune dindâi havar nadâre.

مهمان جلوثی از مهمان بعدی خیر ندارد.

به این منظور که هیچ کس از آینده خیر ندارد.

مهمون هر که بو هونه خدا هر چه بو

mehmun har ke bu hune xodâ har çe bu.

مهمان هر کس باشد و صاحب خانه هر چه داشته باشد.

هنگامی که مهمان بر کسی وارد شد قدمش مبارک باد و میزبان هم باید با هر چیزی

که موجود و حاضر است از او پذیرایی کند.

معادل مثل فارسی: در خانه هر چه مهمان هر که

تسقط الاداب بین الاحباب

در بین دوستان تشریفاتی نیست.

مَه آر شو اول دِيار نيد، شو دُئيم پُر مه‌لِ

mah ar šawe aval deyâr nid, šawe doynom pore mâle.

ماه اگر شب اول پیدا نیست اما شب دوم بر بالای تمام خانه‌ها تابان است.

به این منظور که سر در خفا عاقبت نمایان می‌شود.

می بریدن قاده داره / چونون بَور که می نان واداره

mi boriden qâde dâre, çonun bevor ke maynane vâdâre.

مو بریدن اندازه دارد طوری کوتاه کن که روسری را نگه بدارد.

در هر کاری باید حد و حدود را رعایت کرد.

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

مَیو آسبِتِ یابو خَندِنِ که چُنون قَمِ اِکُنِی؟

mayar asbete yâbu xondene ke çonun qom ekoni?

مگر اسبت را یابو خواندند که اینچنین ناراحت شده‌ای؟

در زمانی که هدف از انتقاد خرده گیری نباشد یا به عبارت بهتر برای حرفی پیش پا

افتاده فرد از خود راضی را ناراحت کردن.

مَیو جایی جو مین کَلت نید؟

mayar jâ ya jo mene kolat nid?

مگر جای یک دانه جو در کلاهت نیست؟

در مورد افرادی که کم ظرفیت هستند و توان حفظ و نگهداری حرف را در دل

خود ندارند بکار می‌رود.

مَیو چی و اچی تو نید؟

mayar çi vâ çi bar nid?

مگر چیزهای همانند وجود ندارد؟

در بودن چیزهای هم شکل و هممنوع شکی نیست.

میر سید کُشتِم که چُنون لیشِ اینِوی وُرم؟

mayar sayed koštom ke çonun liš eneyari vorm.

مگر سید کشتم که چنان بد نگاهم می کنی؟

مظنون شدن بی اساس نسبت به دیگران را می رساند.

میره که نید باو دلم / ز هونه نهادن مُشغلم

mire ke nid bâve delom, ze hune nehâden mošgelom.

شوهر که به دلم عزیز نباشد مهیا کردن خانه برایم مشکل است.

تداوم خانواده منوط به تفاهم زن و شوهر است.

میش کال برهش غزال

miš kâl bares qazâl.

میش قهوه ای رنگ بره اش مانند غزال است.

اشاره به ذات خوب دارد.

میش که به مال نبو به بز! گن آبدالکریم

miš ke be mâl nabu be boz egon âabdolkarim.

میش که در خانه نباشد به بز می گویند آبدالکریم.

معادل مثل فارسی: در حوضی که ماهی نباشد قورباغه سپهسالار است.

چو بیشه نهی گردد از نره شیر / شغال بد اندیش گردد دلیر

میش ن به پاخش دار ازین، بزم به پاخس

miše ne be pâ xos dâr ezanen bozam be pâ xos.

میش را به پای خودش دار می کشند و بز را هم به پای خودش.

به این منظور که کسی را بجای کس دیگر محاکمه و یا مجازات نمی کنند.

معادل مثل فارسی: کسی را به گور کسی نمی گذارند.

## ن

نه إشکم توشه اورداره نه تی تماشا

na eškam tuše evordâre na ti tamâšâ.

نه شکم توشه برمی‌دارد و نه چشم تماشا.

به این منظور که حرص و آز در شکم پرستی و چشم چرانی آنها ندارد.

نه به درد کشت اُخره، نه به درد داشت

na be darde košt exore, na be darde dâšt.

نه برای کشتن خوب است و نه برای داشتن.

در مورد چیزهایی که غیر قابل استفاده باشند بکار می‌رود.

نه چی بده به درویش، نه چی بگم به درویش

na çi bede be darviš, na çi, bego be darviš.

نه چیزی به درویش بده نه حرفی به درویش بزنی.

به این منظور که اگر نمی‌خواهید به کسی کمک کنید در پی آزار او هم نباشید.

معادل مثل فارسی: ما را به خیر تو امید نیست شرم‌رسان.

نخون نداره انی آدم بی قاش قاش اکنه

noxun nadâre ani âdome ne qâš qâš ekone.

ناخن ندارد وگرنه آدم را تکه تکه می‌کند.

درباره کسانی بکار می‌رود که اگر قدرت و موقعیت پیدا کند سر انسانها را

با پنبه می‌برند.

معادل مثل فارسی: خدا خر را شناخت شاخش نداد.

گرچه مسکین اگر پرداشنی تخم گنجشک ز جهان برمی‌داشنی (سعدی)

نه دو بهار اقهنه، نه میوه پاییزی

na du behâr emahne, na mive pâizi.

نه دوغ فصل بهار می‌ماند و نه میوه فصل پاییز.

گذشت زمان را می‌رساند.

نرمیش سه کله ازنه

narmiš se kale ezane.

توچ‌ها (میش‌های نر) سه بار با هم سرشاخ می‌شوند.  
به این منظور که هر تجربه‌ای را سه بار تکرار نیاز است.

معادل مثل فارسی: تا سه نشه بازی نشه

نرمیش شاخسه ازنه

narmiš šāxese ezane.

نرمیش شاخش را می‌زند.

به این منظور که زوردار زورگویی می‌کند.

نر نید به مال قایرزا کمال

nar nid be māl qayrzâ kamâl.

در خانه مرد نیست به جز کمال.

به انتخاب اجباری فردی نالایق اشاره دارد.

چو بیشه نهی گردد از نره شیر شغال بداندیش گردد دلیر

نه ز در ایره نه ز آنگله

na ze dar ereve na ze angele.

نه از درب می‌رود و نه از گوشه.

درباره فردی که به هیچ اصل و قاعده‌ای معتقد و پایبند نیست بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: نه از پل می‌رود نه از گذار.

نه سیر ز گوسنه خاور داره نه سوار ز پیاده

na sir ze gosne xavar dâre na sovâr ze peyâde.

نه سیر از گرسنه خیر دارد و نه سوار از پیاده.

بی اطلاع بودن اغنیاء از حال و وضع مستمندان را می‌رساند.

معادل مثل فارسی‌اش نیز مضمون فوق است.

نه کور حیا داره نه اورو صدا

na kur hayâ dâre na awe ru sodâ.

نه کور حیا دارد و نه آب کارون صدا دارد.

اشاره به حرمت شکنی بعضی از افراد دارد.

نه کور حیا داره نه کچل مزگ سر

na kur hayâ dâre na kaçal mazge sar.

نه کور حیا دارد و نه کچل منز در سر.

اشاره به حرمت شکنی بعضی از افراد دارد.

نه گپ مال بای نه کوچیر قافله

na gape mâl bây na kočire qâfele.

نه بزرگ آبادی بائی و نه کوچک قافله.

یعنی نه فرماندار باش در مسئولیت‌های خطیر و نه فرمانبردار باش در

مسئولیت‌های خرد.

نه گرت ز هره اورهسته نه سوار ز هندی

na gart ze hareh evereste na sovâr ze hendi.

نه گردد از گِل خیس بلند می‌شود نه سوار از هندی.

به این منظور که از آدم بی‌هنر، هنر آفرینی بر نمی‌آید.

معادل مثل فارسی: از مردم بد اصل نخیزد هنرنیک.

نه گیوه<sup>۱</sup> اَت درده بو نه همروت بچه بو

na givet derde bu na homrat bace bu.

نه گیوه‌ات پاره باشد و نه همسفرت بچه باشد.

کنایه از ایجاد مزاحمت و دیر رسیدن به مقصد است.

نهلت به دستِ هالی آر کُر شاهم بولی

nahlat be daste hâli ar kore šâham bui.

لعنت به دست خالی اگر که پسر شاه هم باشی.

به این منظور که تنگدستی هر کسی را زبون می‌سازد.

معادل مثل فارسی: بی‌پول اگر رستم زال است دلیل است.

تهیدست را کارواژون بود دلش سال و مه تنگ و محزون بود (فردوسی)

نه مرضی که هاسه نی نه خروسی که بنگ گوهی

na morqi ke hâge ni na xorusi ke bong gohi.

نه مرضی که تخم‌بگذاری و نه خرومن هستی که بانگ بگویی.

در مورد افرادی بکار می‌رود که نمی‌توانند کاری را انجام دهند.

۱- گیوه: نوعی کسب بادوام است که از یخ پنهانی و چرم و دوده ساخته می‌شود.

نُونِ نِسَارِ اَخْرَه / پَاسِ بَرِ اَفْتَوَنِ اَكْنَه

nune nesâr exore pâse baraftaw ne ekone.

نان شرق را می‌خورد و برای غرب پارس می‌کند.

در بارهٔ افراد منافق و دورو بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: شریک دزد و رفیق قافله.

نُونِ بَدَه بَه نُونِبَا / کَارَتِ بَدَه بَه اوستَا

nunete bede be nunbâ, kârete bede be ustâ.

نانت را به ناتوا (شاطر) بده و کارت را به استاد بده.

یعنی کار را باید به کاردان سپرد.

نُونِ جَوْنَه رِی دَارَه نَه آسْتِر

nune jo na ri dâre na âster.

نان جو نه رویه دارد و نه آستر.

در مورد افراد منافق و دورو بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: تاپو پشت و رو ندارد.

نُونِ خُو زِ مِچَسَه / زِیْنَه خُو زِ مِیْرَسَه

nune xu ze moçese, zine xu ze mirese.

نان خوب از چانه‌اش است و زن خوب از شوهرش است.

تأثیر پذیری مصالح خوب بر مرغوبیت نان و اخلاق نیکو مرد بر روی زن را

می‌رساند.

نُونِ مَرْدُونِ تَی مَرْدُونِ بَقَرَزَه

nune merdun tay merdun beqarze.

نان مردان نزد مردان به قرض است.

به این منظور که کار خیر و نیک بی‌پاداش نخواهد بود.



نه هَر وَرَست نه هور دِهَرِست

na har varast na hur dehrest.

نه خَر افتاد و نه خور پاره شد.

به این منظور که هیچ اتفاق و تغییری صورت نگرفت.

معادل مثل فارسی: نه خانی آمده نه خانی رفته.

نَیدِه مَبینا کَیَمَند شِیسِ مَکَنّا

nayde mabinâ kaymand šise makonâ.

ندیده نبیند و دختر ترشیده هم شوهر نکند.

در مورد کسانی که در حسرت چیزی می‌سوزند ولیکن به هنگام بدست آوردنش

بیش از حد افراط می‌کنند.

نِیگَن کُنِه کَرِهَت، اِگَن کُنِه گَرِت

nigon kone karehta, egon kone gareta.

نمی‌گویند کو کره‌ات، می‌گویند کو گوساله‌ات.

اشاره به این مطلب دارد که ثروتمند را از روی اموال مشهودش می‌شناسند.

## و

وا خدا خل، واز رفیق صافی

vâ xodâ xal vâ rafiq sâf.

با خدا کج ولیکن با دوست راست.

درباره راستی و صداقت داشتن افراد نسبت به دوستان بکار می رود.

راست جو راست نگر راست گزین      راست شو راست شنو راست نشین

وارمه نو به ز بهاره

vârge nu behze behâre.

منزل نو بهتر از بهار است.

اشاره به تنوع پذیری انسان دارد.

وا ز خت گفتاری رو، واز خت کوچی تری مرو

vâ ze xot gâftari raw, vâ ze xot koçirtari maraw.

با بزرگ تر از خود برو ولی با کوچکتر از خودت مرو

سفارش به همنشینی با بزرگان را دارد.

واسرین بو انی کله غلوه هد

vâ sare ne bu ani kolah qaleveh hed.

سر را باید باشد وگرنه کلاه زیاد هست.

واسر مالم دو چو به لاشم؟

vâ sare mâlom do çu be lašom?

با این که اموالم را دادم چو بکاری هم بشوم؟

در مورد زیان چند جانبه بکار می‌رود.

وامه که نشینی مه ابونی واتوه که نشینی شه ابونی

vā mah ke nešini mah ebui vā taveh ke nešini šah ebui.

با ماه که بنشینی ماه می‌شوی با تابه نان پزی که بنشینی سیاه می‌شوی.

در باره هم‌نشینی و مجالست افراد بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود.

هر که با دانا نشست دانا شود هر که با نادان نشست رسوا شود



هتیم گت تا کوم ورا جونم درآ

hetim go tâ komom vorâ junom derâ.

یتیم گفت تا شکمم سیر شود جانم به لبم می‌رسد.

به این منظور که بی‌بضاعتان به سختی ثروتمند می‌شوند.

هتیم ن دادم نون دو / بالام بگره‌د به برد چو

hetime ne dâdom nuno du, bâlâme gerehd be bardo çu.

یتیم را نان و دوغ دادم همین که بزرگ شد مرا با سنگ و چوب اذیت نمود.

کنایه از قدرشناسی و ناسپاسی.

هتیم گپ ابو خجالتیش اهنه دم هونه تاتس

hetim gap ebu xejâlatis emahne dame hune tâtes.

یتیم بزرگ می‌شود ولیکن خجالتیش برای خانواده عمویش می‌ماند.

به این منظور که باید از بی‌سرپرست دلجویی نمود و صلهٔ رحم بجا آورد.

هر اخواست چی گا هاشت کنه چهلش دهرست

har exâst çî gâ hâšt kane çehles dehrest.

خر می‌خواست مانند گاو نشخوار کند، دهانش پاره شد.

کنایه از تقلید کورکورانه کردن.

معادل مثل فارسی: زاغ می‌خواست راه رفتن کبک را بیاموزد راه رفتن خودش را

هم گم کرد.

هر آوی به جویی، هر جویی به مزارعی

har awi be jui, har jui be mazrâi.

هر آبی به جویی می‌رود و هر جویی نیز به مزارعی متصل می‌شود.

هر موضوعی قانونی دارد و قانونی تبصره‌ای دارد.

هر بردی که نرم‌تره زویز ازنس

har bardî ke narmtare rovizez ezanes.

هر سنگی که نرم‌تر باشد موربانه آن را می‌خورد.

به این منظور که همیشه ظلم به مظلوم است.

لعبت شیرین اگر ترش ننماید مدعیانش گمان برند که حلواست

هر پیایی پیانید

har piyâi piyâ nid.

هر مردی، مرد نیست.

به این منظور که بعضی از مردان مردانگی ندارند.

معادل مثل فارسی: هر گردی گردو نیست.

ای بسا مسجد بر آورده کرام لیک نبود مسجد اقصاش نام

هر پیرو جل اوسار زنگول؟

hare piro jolawsâre rangul?

خر پیر و افسار و برانداز پرزرق و برق؟

در مورد کسانی که از حد متعارف خویش خارج می‌شوند بکار می‌رود.

معادل مثل فارسی: پیری و معرکه گیری.

زشت باشد دیقی و دیبا که بود بر عروس نازیبا

هر جا شو وُشت شَم وُشت

har jā šaw vast šom vast.

هر جایی که شب شد شام هم مهیا می‌شود.

اشاره به مهمان نوازی مردم بختیاری دارد.

هر چه آسِوِ اِدِراره لَوینه اِکپنه

harçe âseyaw ederâre levine ekapne.

هر چقدر آسیاب آرد می‌کند، آسیابان آنرا می‌خورد.

در مواردی که دخل و خرج با هم یکی نباشند بکار می‌رود.

بر آن کدخدایار باید گریست که دخلش بود نوزده و خرج بیست

هر چه کُنی سی ناکس نه اِگنْ خُوِه نه اِگنْ بَس

harçe koni si nâkas na ego xove ne ego bas.

هر چه برای ناکس کار انجام دهی نه می‌گویند خوب است و نه می‌گویند کافیت.

در مورد کفران و ناسپاسی مردم فرومایه بکار می‌رود.

هر چه نبو باز کاچی به ز هیچی

harçe nabu bâz kâçi behze hiçi.

هر چه نباشد باز هم کاچی بهتر از هیچی است.

معادل مثل فارسی: در بیابان لنگه کفش نعمت خداست.

دستت که نمی‌رسد به بی بی دریا بکنیز مطبخی را

هر چه داریم متْ مَهْره / هَمسون سی هولی سَهْره

harçe dârim meto mohre hamesun si hawli sohre.

هر چه مهره داریم باید به گردن کُره خر سرخ رنگ آویزان کنیم.

کنایه از هزینه‌ها و مخارج بی‌مورد کردن (دل خرجی کردن)

هر دستی ی پهلینِ اهارنه

har dasti ya pahline ehârne.

هر دستی یک سمت از بدن را می‌خاراند.

از هر کسی کاری برمی‌آید.

کسی نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

هر سروالائی ی سرازیری هم داره

har sar vâlâi ya sarâziri ham dâre.

هر سربالایی یک سرایشی هم دارد.

به این منظور که به دنبال هر سختی، خوشی هم است.

معادل مثل فارسی: زپی هر گربه‌ای آخر خنده‌ای هست.

هر کاری ی پینی داره

har kâri ya piti dâre.

هر کاری یک راهی دارد.

به این منظور که برای انجام هر کاری باید از راه آن وارد شد.

قال رسول الله (ص):

أَدْخُلُوا الْبَيْتَاتِ مِنْ أَيْوَابِهَا      أَطْلُبُوا الْأَرْزُقَ مِنْ أَسْبَابِهَا

هر که باد زید به رونس / باور مکنک به زونس

har ke bâd zayd be runes, bâvar mako be zunes.

هر کس باد زد به رانش، باور مکن به زبانش.

به این منظور که هر چیز سالمی که ناقص شد مانند اولش نمی‌شود.

هر که به بیشه زهد چو خسِ ابره

har ke be biše rahd çu xose ebore.

هر کس به جنگل رفت چوب خودش رامی بُرد.

یعنی هر کسی به سلیقه خودش عمل می کند.

هر که به حرف نمرد به تیر تفنگ هم نیمیره

har ke be harf namord be tire tofang ham nimore.

هر کس به حرف نمرد به تیر تفنگ هم نمی میرد.

معادل مثل فارسی: زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.

زخم کان از زبان یاران است بدتر از زخم تیر باران است (مکتبی)

هر که به مُ پیشتره، نُگ نشی پیشتره

har ke be mo pištare nokonišes bištare.

هر کس به من نزدیکتر است آزار و اذیتش بیشتر است.

ضربه خوردن فرد از طریق فامیل و خویشان را می رساند.

معادل مثل فارسی: خویش است که در پی شکست خویش است.

شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی هر بلائی که به هر کس رسد از خویشتن است

هر که بهیگِ بتیسه، دایم سیرمه بتیسه

har ke bahige botise dāyem sirme betise.

هر کس عروس خاله اش باشد دایم سرمه در چشمانش است.

یعنی مورد لطف و محبت خاله اش قرار می گیرد.

معادل مثل فارسی: نانش در روغن است.

هر که بهیگِ کچیسه، دایم تنا به ریسه

har ke bahige keçise, dāyem tanâ berise.

هر که عروس عمه اش باشد دایم طعنه و سرزنش به رویش است.

یعنی مورد تهمت و طعنه عمه اش قرار می گیرد.

معادل مثل فارسی: نانش در خون است.



هر که ریشِ نِ اِتاشه، فِلونی بُنِ فانِ اِتاشه

har ke riše ne etāše, feluni bone nāne etāše.

هر کس ریش را می تراشد فلانی زیر گلو را می تراشد.

در مورد افراد حسود بکار می رود.

هر که زِ زونی خُش وُست هُلْ به سَرش وُست

har ke ze zuni xos vast hol be sares vast.

هر کس از خود افتاد خاک بر سرش افتاد.

یعنی هر کسی باید به خودش متکی باشد.

معادل مثل فارسی: شتر از زانوی خودش بلند می شود.

هر که سَوارِ هَرِ مردمِ واییدِ زی پیاده ابو

har ke sovāre hare mrdom vābid zi peyāde ebu.

هر کس سوار خر مردم شد زود پیاده می شود.

هر کس که به اتکال مال و مقام دیگران زندگی کند عاقبت به زمین خواهد خورد.

معادل مثل فارسی: رَه نتوان رفت به پای کسان

هر که گَپی نداره وانشینه به سایی بُردِ غَمپ

har ke gapi nadāre vā nešine be sâ ya barde gap.

هر کس سرپرست نداشته باشد باید به سایه یک سنگ بزرگ بنشیند.

به این منظور که باید از رهنمودهای افراد بزرگ استفاده نمود.

هر که گُذِ هوما مَیرِ دِهونِسِ شیرینِ ابو؟

har ke god hormâ mayar dohunes šerin ebu?

مگر هر کس که گشت خرما دهانش شیرین می شود؟

معادل مثل فارسی: با حلوا حلوا گفتن. دهن شیرین نگردد.

هر که گند هوش دونم چند هَر به ورسه

har ke god haws̄ dunom cand har be varese.

هر کس که گفت هاش می دانم چند الاغ به همراهش هست.

اشاره به خیرگی فرد در کارش دارد.

هر که اِخ مایی بگره وانشینه مین او سود

har ke exo māi begere vā nešine mene awe sard.

هر کس که می خواهد ماهی بگیرد باید بنشیند توی آب سرد.

معادل مثل فارسی: هر که طاووس خواهد باید جور هندوستان کشد.

جد و جهدی به کار آید هر که را وصل یار می باید (اوحدی مراغهای)

هر که مندیر هَمسَاس، شو بی شَم اِخوسه

har ke mandire homsâse, šaw bišom exawse.

هر کس به انتظار همسایه اش بنشیند شب بدون شام می خوابد.

به این منظور که انتظار بیجا نباید کشید.

هر که وا دست یاره به زونی خُس گُ یا علی

har ke vā dast yâre be zuni xoso go yâ ali.

هر کس باید دست به زانوی خودش بگیرد و بگوید یا علی

یعنی باید به خویش متکی بود.

هَر که هاک اِخره دل خُس به درد اِیا

har ke hâk exore dele xos be dard eyâ.

خر که خاک می خورد دل خودش درد می گیرد.

هر کسی که بی عقلی و نادانی کند چوبش را خودش می خورد.

یکی بر سر شاخ بن می پرید خداوند بستان نظر کرد و دید

بگفتا که این مرد بد می کند نه هر کس که بر نفس خود می کند

هر که هر ایما پالونسیم

har ke hare imā pālunesim.

هر کس که خراست ما پالان او هستیم.

بهره بردن بدون زحمت از دیگران را می‌رساند.

هر که همنشینس داله / خوراکس گوشتِ مُرداله

har ke homnešines dāle, xorākes gušte mordāle.

هر کس همنشینش کرکس باشد خوراکش گوشت مردار است.

عدم همنشینی و مجالست با افراد ناباب را می‌رساند.

پسر نوح با بدان نشست      خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و آدم شد

هر گند گوشتِ صد عیبو پوشه

har gende gušte sad ayve ne epuše.

هر لقمه‌ای از گوشت صد عیب را می‌پوشاند.

با گریم و بزرگ کردن می‌توان نقص‌های بدن را پوشاند.

هر مایِ بخر هرتِ پرون

hormāte bexor harete berun.

خرمایت را بخور و خرت را بران.

عدم مداخله در امور دیگران را می‌رساند.

هرماکه تُو خردی هستس مین جیو مونه

hormāke to xardi hastes mene jive mone.

خرمایی تو خوردی هسته‌اش توی جیب من است.

قهار بودن فرد را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: آن درسی را که تو خوانده‌ای من از بر کرده‌ام.

هَرَم دَادَم بَه هَر خِرِي، خَم اِگَرْدَم دَر بَدَرِي

haroma dādom be har xeri, xom egardom dardedari.

الاغم را به خر فروش فروختم و خودم سردرگم می‌گردم.  
در نگوشتن بخشش مالی که مورد نیاز است بکار می‌رود.  
معادل مثل فارسی: چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

هَر نَخْرِيْدَه آخِرِسِ بَسْتَه؟

hare naxeride āxores baste?

خر خریداری نشده است برایش آخور تدارک دیده‌ای؟

هَر هَم هَر جُلِسِ آلِشْتِ وَايِد

har hamo hare joles âlešt vâbid.

خر همان خر است پالانش عوض شده است.

به این منظور که ذات افراد نادرست با پوشاک و چیزهای ظاهری تغییر نمی‌کنند.

معادل مثل فارسی: سنگ همان سنگ است، قلاده‌اش عوض شده است.

خِرِ عِبْسِي گَرِشِ بَه مَكِه بَرِنْد چُون بِيَايِد هِنُوزِ خِرِ بَاشَد

هَر هَنَه كِه سَر گُورْدَنَه غُور كُنَه نَه مَن كَارُومَسَرَا

har hone ke sare gardene arar kone na mene kâromsarâ.

خر آنست که سرگردنه عرعر کند نه در کاروانسرا

مردانگی در میدان رزم مشخص می‌شود.

هَشِكِسِ نِي مَكِ دَوْمُ تَرَشَه

heškes nigo du mo toroše.

هیچ کس نمی‌گوید دوغ من ترش است.

هر کس نسبت به کار خود خوش بین است.

همبون دادن به خرس وراره، خردس جا مزدس

hambune dâden be xers vorâre, xardes jâ mezdes.

انبان را به خرس دادند که آنرا دباغی کند لیکن خرس آنرا خورد بابت دستمزدش.  
در مورد کسانی که خواهان دستمزد بیشتر از کارشان هستند بکار می‌رود.

همسایی عمرس کوتاله

homsâi omres kutâle.

همسایگی عمری کوتاه دارد.

همس بخت زم وورگشت / که سی کله زدینم وورگشت

hameso baxt zem vargašt, ke say kole zedinom vargašt.

همان وقت بخت از من روی گرداند که سگ کوچک از دنبالم برگشت.  
اشاره به کم‌شانسی بعضی از افراد دارد.

هم شون کُهم هم جارو مال

ham šune kohom ham jâru mâl.

هم چوپان کوهستان هستم و هم جاروی خانه.

در مورد افرادی که همواره با مشغله کاری مواجه‌اند بکار می‌رود.

هندم وور هندت ایآ / وور دندونا کندت ایآ

handom vor handet eyâ vor dendunâ kandet eyâ.

خنده‌ام به خنده‌ات می‌آید به دندانهای کنده‌ات می‌آید.

در مورد کسانی که قیافه‌هایشان خنده‌آور است بکار می‌رود.

هنده دل خش / خش گریوه سر چشم / خ

hande dele xas exo gerive sare çaşm exo.

خنده دل خوش می‌خواهد و گریه چشم بزرگ می‌خواهد.

معادل مثل فارسی: خنده را سازی لازم است و گریه را سوزی.

همه چی ز باریکی ابره، مرد ز کلفتی

hame çi ze bâriki ebore, merd ze kolofti.

همه چیز از باریکی بریده می شود و مرد از کلفتی.

غرور مرد را می شکنند.

هُوجْ گَوُو هورجین

horj gavu hurjine.

خورج (خورجین کوچک) برادر خورجین است.

به یک قماش بودن دو چیز اشاره دارد.

معادل مثل فارسی: سگ زرد برادر شغال است.

هور سُهر مینت خُم کُشت بیرینت مردم

hure sour menet xome košt birinet mardoma.

ای خورجین سرخ رنگ درونت خودم را کشته و بیرونت مردم را.

در مورد افراد فقیری که تصور می شود از ثروت و مال زیادی

برخوردارند بکار می رود.

معادل مثل فارسی: از برون نقش و نگار وز درون ناله زار.

هُونِتْ بِنِ بَرْدْ با / مِیرِتْ شیرِ زردْ با

hunet bone bard ba, miret šire zard ba.

خانه ات حاشیه سنگ باشد اما شوهرت شیر مرد باشد.

اشاره به مرد توانا دارد.

هُوُوْ به دَدُو نِبو

havu be dadu nibu.

هوو به خواهر نمی شود.

اشاره به جایگاه والا و مهم خواهر دارد.

هَویرِ سَخْت، نونِس چِی بَرَد

havire saxt, nunes ci bard.

خمیرِ سفتِ نانشِ مثلِ سنگ است.

یعنی بکارگیری نامناسب مصالح کارائی بدی را بدنبال دارد.

هَویرِ شُل، نونِس چِی مَل

havire şol, nunes çi gol.

خمیرِ شُلِ نانشِ مثلِ گل است.

هر چیز خوب هدف خوب را توجیح می‌کند.



یا به مایلس مَرَو یا زِ حرفِ مایلس بَدَر مَرَو

yā be mayles maraw, yā ze harfe mayles bedar maraw.

یا به مجلس نرو یا مجلس از حرف مجلس بیرون نرو.

به این منظور که یا در مجلس شرکت نکنید و اگر که شرکت کردی باید تابع

تصمیمات و مصوبات و گفته‌های اعضای مجلس باشید.

معادل مثل فارسی: خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو.

یِ تیکه بو اما پَلو بو

yatike bu amâ pelaw bu.

یک لقمه باشد اما پلو باشد.

معادل مثل فارسی: کم باشد پلو باشد.

یِ رَه خُمون، یِ رَه لُرون

yo rah xomune, yo rah lorune.

این راه خودمان است و این هم راه لرهاست.

به مفهوم حق انتخاب را به کسی واگذار کردن است.

یِ سَر به تییره / صد سَر هم به تییره<sup>(۱)</sup>

ye sar be tiyare, sad sar ham be tiyare.

۱- تییره: کبسه‌ای است بافته شده که برای نگهداری نمک استفاده می‌شود.



بک سر به کیسه نمک باشد و صد سر هم به کیسه نمک باشد.  
 هنگامی که بخواهند وجه تمایز یک فرد را نسبت به دیگران  
 برشمارند بکار می‌رود.

ی سرن مین هزار سر بؤرن، ای وای نَداره

ye sar na mene hezâr sar bevoren ay vây nadâre.

یک سر را میان هزار سر ببرند ای وای ندارد.

به این منظور که تلفات یک در هزار به دور از انتظار نیست.

ی سی آسین لست ی سی دیر آود اسی ن لست

ya say âseyawne lest ya saye deyar avod osasne lest.

یک سگ آسیاب را می‌لبسید، سگ دیگری آمد و آن سگ را لبسید.

گدائی کردن از گدایان را می‌رساند.

معادل مثل فارسی: گدا به گدا رحمت به خدا

ی سیزن به خت بزَن، ی جَوالدوز به هُمسات

ya sizen be xot bezan ya javâlduz si homsât.

یک سوزن به خودت بزَن و یک جوالدوز به دیگران.

یعنی دردی را که خود روا نداری برای دیگران می‌پسند.

معادل مثل فارسی: آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند.

ی که چَمِ خَشونَه<sup>(۱)</sup> / سوزو<sup>(۲)</sup> گپِ کسونه

yo ke çame xašune, suraw gape kosune.

اینجا که چم خوشان است پس شوراب بزرگ کجاست؟  
اشاره به وسعت زیاد و سرسبز و خرم بودن منطقه شوراب دارد.

یکی اِره یکی اِیا / هونه نابو بی کَخدا

yaki ere yaki eyâ hune nabu bi kaxodâ.

یکی می‌رود و یکی می‌آید، خانه بدون صاحب نباشد.  
همیشه در تحولات به وجود سرپرست نیاز می‌باشد.  
یکی می‌رود و دیگر آید بجای جهان را نعمانی کدخدای

یکی اِداد یکی اِشید یکی دِی تود به سِرس اِزید

yaki edâd yaki estayd yaki deyar bard be sares ezayd.

یکی می‌داد، یکی می‌گرفت، یکی دیگر سنگ بر سر خودش می‌زد.  
یعنی انسان خسیس از گذشت و بخشش دیگران در عذاب است.

یکی گُی روز دیت بخیر گُدم مِ امروزم خونیدت زِی روزِ دِیوم حرف اِزنی

yaki go ya ruze dit bexayr godom mo amrzom xu nid to

ze ya ruze deyarom harf ezani.

یکی گفت: یک روز دیگرت بخیر گفتم: من امروزم خوب نیستم تو از یک  
روز دیگرم حرف می‌زنی.

۱- چَمِ خَشونَه: نام محلی خوش و آب هوا و سرسبز واقع در بخش شوراب و تنگزی در استان چهارمحال و بختیاری.

۲- سوزو: شوراب، نام منطقه‌ای ییلاقی و سرسبز و خوش آب و هوا واقع در استان چهارمحال و بختیاری است که از دهستانهای آن می‌توان به چلگرد (کوه‌رنگ)، ملک آباد، علام آباد، دیبه و دهنو اشاره کرد.

در مورد کسانی که نمی‌خواهند کاری را انجام دهند و همیشه طفره می‌روند  
بکار می‌رود.

یکی نبید سی خُس کُنه رنگِ رَش، سی مردمِ اِکُرد دِیکُ پَشَم

yaki nabid si xos kone range raš, si mardom ekerd diko  
pašm.

کسی نبود برای خودش رنگ آمیزی کند ولی برای دیگران با دوک پشم‌ریسی  
می‌کرد.

هنگامی بکار می‌رود که فردی در کار خود تنبلی نماید اما خواهان انجام کار  
بی‌مزد برای دیگران باشد.

معادل مثل فارسی: گرتیب بودی سر خود دوا نمودی.



## واژه‌های کلیدی مثل‌ها

ب		آ	
۴۱	بارون	۱۶-۱۵	آریز
۳۱-۳۰	بال	۱۵	آسناره
۳۱	بالنده	۳۲	آیماری
۱۲۸	بسی	۱۳۷-۱۱۱-۹۴-۱۶	آیتو
۱۷	بختبار	۴۱	آش
۶۸	بزرزیر	۱۱۵	آبدالکریم
۹۱-۴۱-۳۳	برق	۱۶	آل
۴۸	برنج	۵۰	آهو
۱۱۵-۷۷-۳۳	بره		الف
-۳۴-۳۳-۲۲	بر	۵۲	آره
۱۱۵-۵۵-۳۵		۵۳	آسز
۷۷	تیق	۱۱۶-۹۹-۳۲-۲۵	ایشکم
۱۸	تلیط	۱۰۱	ایشکمو
۹۷-۳۷-۳۶-۱۶	بگشت	۴۶-۲۵	آفتو
۳۷	بورچال	۹۵	الیق
-۴۵-۴۱-۳۷-۱۸	توو	۲۴	آمبر
۸۴-۸۱-۶۷		۱۰۹	آنجیر
۲۳	پوی	۱۱۷-۷۷	آنکله
۱۰۲-۶۹	توبر	-۴۲-۲۸-۲۷-۲۱-۱۳	آو
-۴۹-۴۰-۳۵-۳۱	پهار	۱۱۸-۸۱-۷۷-۶۷-۵۹-۵۶-۴۸	
۱۲۲-۱۱۷			آوزشم
۴۱-۱۹	بهن	۲۶	آوسار
-۸۹-۴۱-۱۹	نیگ	۱۲۵	آوهرتکس
۱۲۸-۱۰۸		۱۷	
۱۲۷-۱۰۲-۹۰	بینه		
۴۲	بیل		
۴۲-۱۹	بیوه		

۳۸	شمال		<b>پ</b>
۱۲۸	تفنگ	۴۳	پاپروک
۸۲	تنگر	۴۳-۴۴	پازن
۱۲۳	توہ	۱۳۱	پالون
۵۱	تیشتر	۱۱۷-۴۰-۳۶	پائیز
۵۲	تیشہ	۳۰	پبیدی
۵۲	تیف	۴۴	پیر
۹۰	تیل شیر	۴۴	پرزین
۱۳۶	تیر	۷۴	پست
	<b>ج</b>	۴۷	پستون
۱۳۲-۱۲۵	جل	۵۶-۳۰	پشخہ
۱۰۱-۵۴	جنگ	۱۳۹	پشم
۶۷-۵۴-۴۷-۲۶-۲۴	جو	۷۴	پلنگ
۱۲۵-۱۲۰-۱۱۴		۱۳۶-۱۱۰	پلو
۱۳۷	جوالدوز	۲۵	پولاد
۸۱	جیجہ	۳۳	پہ
	<b>چ</b>	۵۵	پیشتر
۵۶	چاربون	۴۶	پیل
۴۹	چالہ		<b>ت</b>
۵۶-۱۵	چشمہ	۱۶	تاپو
۱۰۰-۲۴	چقو	۱۲۴-۶۹	تاتہ
۱۳۸	چم خشون	۳۳	تالون
	<b>خ</b>	۳۹	ترازی
۱۰۸-۸۱-۷۷-۳۶	خُرزا	۱۱۰	ترخینہ
۱۳۳-۳۸	خروس	۳۱	ترنہ
۱۱۹-۶۲-۲۰	خروس	۵۵	ترہ
۶۳	خیار	۴۹	تشت

۷۶-۲۷	شرفه		د
۸۰	سکینه	۶۴-۲۶-۲۳-۳۱	دا
۸۶-۸۳	سیگو	۱۰۴-۸۶-۷۲-۶۹	
۴۷	سلطون	۷۲-۶۴-۱۶	دار
۸۱	سله	۱۳۱-۳۶	دال
۱۳۸	سوزو	۹۷-۷۰-۲۷	دالو
۲۴	سویلا	۱۳۴-۶۴	دَدو
۴۳-۳۳-۲۷-۲۵	سی	۱۱۶	درویش
۱۳۷-۱۳۳-۱۰۳-۸۶-۸۴		۸۳	دَسَمال
۲۱	سیر	۱۳۲-۱۱۷-۲۴-۱۸	دو
۱۲۸	سیرمه	۱۰۴-۹۳-۷۰-۶۹-۲۲	دُهَدَر
۱۳۷	سین	۳۸	دُهَل
۹۷	سیو	۱۳۹	دیگ
	شی	۷۱-۷۰	دیگ
۸۸-۸۴-۷۰-۴۲	شتر	۷۰	دیگوله
۱۱۱-۹۶			د
۸۹	شل	۷۲	رشتین
۱۳۳-۵۰-۳۴-۲۲	شون	۱۲۲-۷۴	رَفین
۹۰	شولوا	۷۳	روزه
۹۰-۲۲-۱۸	شیر	۱۲۵	زویز
۹۰	شیخ		ز
	ط - ع - غ - ق	۱۰۸	زردآلو
۲۲	طیلا	۸۰	زنجیر
۱۰۵	عَرز	۴۹	زیمستون
۱۱۵	غزال	۸۰	زهرا
۷۸-۷۴	قاطر		س
۱۱۸	قافله	۳۸	ساز

۵۸-۲۹-۲۶-۲۳-۲۲	گا	۳۳	فصاو
۹۱-۸۶-۷۹-۷۲-۶۹-۶۲		۳۹	فیا
۱۲۳-۱۰۴-۱۰۰-۹۶-۹۴		۱۵	فیلن
۱۰۱	گناگیرو		
۴۵	گانیل	۱۳۲	کارمرا
۳۰	گانب	۲۳	کال پیسه
۱۰۱	گاکا	۲۰	تکیر
۱۲۱-۱۰۴-۱۰۲-۶۹	گاکرا	۹۴	تکجل
۱۰۲	گاکراز	۱۲۸	کیچی
۵۵	گاکرداله	۶۲-۴۶-۴۵-۲۲	گاکر
۳۲	گاکردو	۹۷-۸۳	
۱۰۵-۱۰۲-۹۴	گاکرده	۹۵	گاکرت
۱۰۲-۸۹-۶۳	گاکردز	۹۷	گاکشک
۱۰۳-۴۰	گاکرک	۹۷-۴۱	گاکلا
۱۰۲	گاکرگراک	۱۸	گاکلک
۱۱۰	گاکردین	۲۴	گاکلکه
۱۳۵-۴۹-۴۰	گاکرکل	۲۰	گاکلنر
۸۰-۵۱-۳۴-۳۲-۲۲	گاکلکه	۳۵	گاکلوس
۱۰۳-۸۶-۸۴		۱۰۹-۶۷-۵۹-۳۶	گاکله
۶۳-۵۹-۲۳	گاکدم	۱۲۲	
۱۰۴-۸۱-۴۰	گاکوز	۶۵	گاکماج
۱۳۴-۹۹-۶۷-۶۴	گاکو	۹۷	گاکورکوزک
۱۱۹-۱۰۴	گاکبوه	۱۴	گاکوسه
۳۲	گاکبند	۹۸-۷۹-۵۰	گاکوش
۱۳۶-۱۰۵	گاکر	۳۹-۱۶	گاکوگ
۱۰۵	گاککه	۹۹-۷۹	گاکینو
۱۲۶-۱۰۵	گاکوبنه		



۷۳	نماز		
۳۶	نمید	۱۰۷-۶۳-۳۸	مار
	<b>و</b>	۱۰۸-۴۱-۳۷-۲۲	مال
۱۲۲	وارگه	۱۳۳-۱۱۸-۱۱۷	
۹۵	وُززا	۷۸	مایون
	<b>ه</b>	۱۳۰-۱۰۸	مایه
۷۹	هار	۱۱۰-۸۰	مدینه
۱۱۹-۱۰۹-۳۹	هاگه	۱۰۸	مربا
۸۰-۷۷-۷۰-۶۴-۲۰	هالو	۱۱۹-۱۰۹	مرغ
۱۱۲-۱۰۸-۹۷		۱۹	مرغزار
۱۲۴-۴۲	هتیم	۴۹	مشک
۵۱	هچه	۱۱۰-۸۰	مکه
۸۰-۵۹-۴۰-۳۶-۲۲	هتر	۱۱۰-۱۰۵	ملا
۱۲۱-۱۱۲-۱۰۰-۹۶-۹۵-۹۴		۱۱۰	تمیم
۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۵-		۵۷	موسیر
۱۳۱-۱۲۹-۱۰۵	هرما	۱۸	مون
۱۳۳-۷۲-۶۸	همبون	۱۲۳-۱۱۴	مه
۱۱۹	هندی	۱۲۶	میره
۱۲۱-۹۴-۶۵-۴۰	هور	۱۱۳-۸۸	مهمون
۱۳۴		۳۵-۳۳-۲۸-۲۳-۱۸	میش
۱۳۴	هورجین	۱۱۵-۶۹-۴۰	
۱۲۶-۸۰	هولی	۱۱۴-۲۶-۲۴	می
۱۳۴	هؤو	۱۱۴-۹۴	می نا
۱۳۵	هویر		<b>ن</b>
	<b>ی</b>	۱۱۷	نرمیش
۱۱۴	یابو	۶۱-۴۴	نفت
		۵۰-۳۲-۲۵-۲۳	نون
		۱۳۵-۱۲۴-۱۲۰	



علائمی که در آوانگاری این کتاب بکار رفته است (۱)

<p>g به جای گ</p> <p>l به جای ل</p> <p>m به جای م</p> <p>n به جای ن</p> <p>v به جای و</p> <p>y به جای ی</p> <p>i به جای ئی</p> <p>u به جای او</p> <p>aw به جای او و</p> <p>ay به جای ای و ی</p>	<p>a به جای ا</p> <p>e به جای ا</p> <p>o به جای ا</p> <p>â به جای آ</p> <p>b به جای ب</p> <p>p به جای پ</p> <p>t به جای ت - ط</p> <p>s به جای ث - س - ص</p> <p>j به جای ج</p> <p>ç به جای چ</p> <p>h به جای ح - ه</p> <p>x به جای خ</p> <p>d به جای د</p> <p>z به جای ذ - ز - ض - ظ</p> <p>r به جای ر</p> <p>ž به جای ژ</p> <p>š به جای ش</p> <p>q به جای غ - ق</p> <p>f به جای ف</p> <p>k به جای ک</p>
---	---

www.bakhtiaries.com

۱- از نظر علمی لازم بود که در آوانویسی واژه‌ها یکی از روش‌های متداول الفبای دوشیکت بین‌المللی بکار رود ولی چون همه این نشانه‌های آوانوی در نرم‌افزارهای کامپیوتری موجود نیست و دسترسی به آن نیز برای مؤلف بسیار ننگشت ناچار با تادل نظر با استادان زبان شناسی و با توجه به امکانات موجود نشانه‌های

آوانوی جدول بالا در آوانویسی واژه‌ها بکار رفته است  
مؤلف: ۱۴۷

کتابنامه

- خسروی (قائد بختیاری) عبدالعلی: فرهنگ بختیاری - تهران - انتشارات فرهنگسرا چاپ اول ۱۳۶۸.
- خسروی (قائد بختیاری) عبدالعلی: تاریخ و فرهنگ بختیاری - اصفهان - نشر حجت چاپ اول مرداد ۱۳۷۲.
- داوری، بهرام: ضرب المثل های بختیاری، تهران، کتابخانه طهوری، آذر ۱۳۴۳.
- دهخدا، علی اکبر: امثال و حکم، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۵۷.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم: ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار معادل آنها، مشهد - مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی چاپ اول ۱۳۷۲.
- عبداللهی موگونی، احمد: ترانه ها و مثل های بختیاری، اصفهان - مؤسسه نشر فردا چاپ اول ۱۳۷۲.
- عقیقی، رحیم: مثل ها و حکمت ها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری - تهران - انتشارات سروش چاپ اول ۱۳۷۱.
- طباطبائی، سیدمصطفی: گنجینه امثال عرب و قرآن مجید، قم، مؤسسه دارالفکر مهرماه ۱۳۴۲.
- کریمی، ذبیح الله: فصلنامه ذخائر انقلاب، تهران، انتشارات عشایری سازمان امور عشایر ایران سالهای ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، مقالات شماره ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۲
- کیانی هفت لنگه، کیانوش: ضرب المثل های بختیاری، تهران، چاپ شرکت افست (هفته شهریور، چاپ اول ۱۳۷۰)
- لامعی، ش: ضرب المثل های برگزیده ایران، قم، نشر خرم، چاپ دوم ۱۳۷۳.



مؤلف (آقای فریبرز فروتن) متولد سال ۱۳۵۲، دانشجوی رشته حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز، دوران کودکی خود را در میان عشایر ایل بختیاری (طایفه بابادی) سپری نموده و بواسطه این ارتباط نزدیک، با فرهنگ عشایری مانوس و از جمله مشتاقان و علاقمندان به امور فرهنگی است که در جهت حفظ و اشاعه فرهنگ اصیل پارسی فعالیت خویش را آغاز نموده است.